

سخنرانی ها در محفل ادبی و هنری ین ان

(مه 1942)

پیشگفتار

(2 مه 1942)

رفقا ! شما امروز به این جلسه دعوت شده اید تا در باره ارتباط کار ادبی و هنری با کار انقلابی بمفهوم کلی و عمومی آن تبادل نظر کنید. ما میخواهیم وسائلی فراهم آوریم که ادبیات و هنر انقلابی بتواند بطور صحیح و سالم رشد و تکامل کند و به سایر رشته های فعالیت انقلابی کمک ثمربخش برساند تا اینکه بتوانیم بر دشمن ملت خویش فائق آئیم و امر نجات ملی را به انجام برسانیم .

ما برای آزادی خلق چین در چندین جبهه مختلف به نبرد مشغولیم که دو جبهه از آنها عبارتند از : جبهه قلم و جبهه شمشیر ، یعنی جبهه فرهنگی و جبهه نظامی . ما برای غلبه بر دشمن باید در درجه اول به ارتش تکیه کنیم که تفنگ در دست دارد . اما این ارتش به تنهایی کافی نیست ؛ ما باید ارتش فرهنگی نیز داشته باشیم - ارتشی که برای وحدت دادن به صفوف خود و غلبه بر دشمن ضرور است . از زمان جنبش 4 مه چنین ارتشی در چین شکل گرفت و به انقلاب چین یاری داد ، به این طریق که قلمرو فرهنگ فئودالی چین و فرهنگ کمپرادوری را که پاسخگوی نیازمندیهای تجاوز امپریالیستی است ، به تدریج محدود نمود و نیروهای آنرا تضعیف کرد . امروز ارتجاع چین درمقابله با فرهنگ نوین ، وسیله دیگری جز "جواب کیفیت با کمیت" ندارد . به عبارت دیگر ، مرتجعین پول فراوان دارند و با وجود اینکه نمیتوانند چیز ارزنده ای بیافرینند ، سخت در تلاشند تا بر تعداد ساخته های خود هر چه بیشتر بیافزایند . از زمان جنبش 4 مه ، ادبیات و هنر به صورت بخش مهم و پر از موفقیت جبهه فرهنگ در آمده است . جنبش ادبی و هنری انقلابی در دوره جنگ داخلی ده ساله بسط و تکامل بسیار یافت . این جنبش همپای جنگ انقلابی در همان جهت کلی به پیش رفت ، اما این دو ارتش همزاد در کارهای عملی خود با یکدیگر پیوند نداشتند ، زیرا که ارتجاع آنها را از یکدیگر منفرد کرده بود . از آغاز جنگ مقاومت ضد ژاپنی ، نویسندگان و هنرمندان انقلابی روز به روز بیشتر به "ین آن" و سایر پایگاههای ضد ژاپنی روی می آورند ، این نشانه بسیار خوبی است . اما ورود آنها به این پایگاهها هنوز به آن معنی نیست که آنها دیگر با توده های مردم این پایگاهها کاملا در هم آمیخته اند . اگر ما بخواهیم در کار انقلابی خود به پیش برویم ، آمیختگی این دو امری ضرور است . منظور از اجتماع امروز ما درست این است که کاری کنیم که ادبیات و هنر به جزئی از مکانیسم عمومی انقلابی بدل شود ، بصورت سلاح نیرومندی برای وحدت و آموزش خلق ، برای کوبیدن و نابودی دشمن در آید ، به خلق یاری برساند تا یک دل و یک جان با دشمن نبرد کند . برای رسیدن به این منظور چه مسائلی را باید حل کرد؟ به نظر من این مسائل عبارتند از : موضع طبقاتی نویسندگان و هنرمندان ، برخورد آنها ، مخاطبین آنها ، کار و آموزش آنها .

مسئله موضع طبقاتی . ما در موضع پرولتاریا و توده های مردم قرار گرفته ایم . این برای اعضای حزب کمونیست به این معنی است که باید در موضع حزب قرار گیرند ، خود را با روح حزبی بار آورند ، و با سیاست حزب وفق دهند . آیا در میان کارکنان ادبی و هنری ما کسانی

هستند که هنوز درک صحیح و روشنی از این مسئله نداشته باشند؟ به نظر من هنوز چنین کسانی هستند. عده زیادی از رفقای ما غالباً از موضع درست دور می شوند.

مسئله برخورد. هر برخورد مشخص نسبت به اشیاء و پدیده های مشخص از موضع طبقاتی انسان ناشی می شود. مثلاً: اینکه آیا باید تمجید کرد یا افشاگری نمود، مسئله ایست مربوط به برخورد. ما کدامیک از ایندو نوع برخورد را باید بپذیریم؟ جواب من این است که ما باید هر دو برخورد را بپذیریم. مطلب در اینجا است که سرو کار ما با کیست. اشخاص بر سه گروهند: دشمنان، متحدین ما در جبهه متحد، و خودی ها یعنی توده های مردم و پیش آهنگ آنها. ما باید نسبت به این سه گروه سه برخورد مختلف داشته باشیم. در مورد دشمنان ما، یعنی امپریالیستهای ژاپنی و کلیه دشمنان خلق، وظیفه نویسندگان و هنرمندان انقلابی این است که درنده خوئی و اکاذیب آنها را افشا کنند و نشان دهند که آنها محکوم به شکست اند و از این طریق ارتش و مردم را که در برابر ژاپن به مقاومت برخاسته اند، ترغیب کنند که برای از پا آوردن دشمن یک دل و یک جان مصممانه به نبرد بپردازند. در مورد متحدین گوناگون ما در جبهه متحد، برخورد ما باید برخورد وحدت و انتقاد باشد - وحدت و انتقاد هر دو باید متنوع باشد. ما مبارزه متحدین خود را برای مقاومت در برابر ژاپن تایید می کنیم و دست آوردهایشان را می ستائیم. اما اگر آنها در جنگ مقاومت فعال نباشند، باید آنها را مورد انتقاد قرار دهیم. ما باید هر کس را که علیه حزب کمونیست و خلق به مبارزه برخیزد و در راه ارتجاع هر روز گامهای تازه تری بردارد، محکم بگوییم. بدیهی است که ما باید توده های مردم، کار آنها، نبرد آنها، ارتش آنها و حزب آنها را تجلیل کنیم. مردم هم نقابصی دارند. در صفوف پرولتاریا اشخاص بسیاری هستند که افکار خرده بورژوائی خود را هنوز نگهداشته اند؛ در نزد دهقانان و همچنین در نزد خرده بورژوازی شهری نیز به بسیاری از افکار و عقاید عقب مانده برمیخوریم؛ این باری است که در مبارزه برای آنها ایجاد زحمت می کند. ما باید با صرف وقت و شکیبائی زیاد به آموزش و پرورش آنها بپردازیم، به آنها یاری دهیم که این بار را بدور افکنند، نقایص و خطاهای خود را رفع کنند تا بتوانند با گامهای بلند به پیش بروند. آنها در جریان مبارزه تجدید تربیت یافته اند و یا در حال تجدید تربیت اند؛ ادبیات و هنر ما باید پروسه این تجدید تربیت را توصیف کند. اگر آنها در خطای خود پافشاری نمایند، ما نباید روی جهات منفی آنها زیاد انگشت بگذاریم و در نتیجه به اشتباه آنها را به باد تمسخر و استهزا بگیریم و یا حتی نسبت به آنان دشمنی ورزیم. نوشته های ما باید به آنها یاری دهد تا با هم متحد شوند، پیشرفت کنند، چون تنی واحد به پیش روند، خویشان را از آنچه عقب مانده است، برهانند و به آنچه انقلابی است، بسط و تکامل بخشند؛ نوشته های ما هرگز نباید نتیجه معکوس به بار آورند.

مسئله مخاطبین، یعنی کسانی که آثار ادبی و هنری برای آنها ساخته می شود. طرح این مسئله در منطقه مرزی شنسی - گان سو - نین سیا و در پایگاههای ضد ژاپنی شمالی و مرکزی چین با طرح مسئله در مناطق گومیندان متفاوت است و به طریق اولی با طرح مسئله در شانگهای قبل از جنگ مقاومت نیز فرق می کند. مخاطبین ادبیات و هنر انقلابی را در شانگهای آن زمان به طور عمده بخشی از دانشجویان، کارمندان ادارات و شاگردان دکاکین تشکیل می دادند. در مناطق گومیندان، دایره جویندگان آثار ادبی و هنری پس از آغاز جنگ مقاومت اندکی وسعت یافت، ولی ترکیب آن علی الاصول همچنان باقی ماند، زیرا که دولت در آنجا کارگران، دهقانان و سربازان را از دسترسی به ادبیات و هنر انقلابی برکنار نگه می داشت. در پایگاههای ما وضع کاملاً فرق می کند. در اینجا مخاطبین آثار ادبی و هنری کارگران، دهقانان، سربازان و کادرهای انقلابی هستند. در پایگاههای ما دانشجویان هم هستند، ولی آنها با دانشجویان نوع قدیم فرق می کنند؛ آنها یا کادر بوده اند و یا در آینده کادر خواهند شد. کادرهای گوناگون، رزمندگان در ارتش،

کارگران در کارخانه ها و دهقانان در روستاها همین‌که خواندن و نوشتن آموختند ، کتاب و روزنامه می‌طلبند ؛ بیسوادان نیز می‌خواهند به نمایش بروند ، تابلوهای نقاشی تماشا کنند، آواز بخوانند و موسیقی بشنوند . اینها هستند کسانی‌که آثار ادبی و هنری ما برای آنها ساخته می‌شود . کادرهای خودمان را مثال بی‌آوریم ، فکر نکنید که تعداد آنها کم است ؛ تعداد آنها خیلی بیش از خوانندگان فلان اثری است که در مناطق گومیندان بچاپ می‌رسد . چاپ کتاب در این مناطق معمولا بیش از دو هزار نسخه نیست و اگر دوباره تجدید چاپ را هم به‌حساب بی‌آوریم بیشتر از شش هزار نسخه نمی‌شود ؛ حال آنکه در پایگاههای ما تعداد کادرهای که خواندن می‌دانند ، هم اکنون فقط در بین آن به بیش از ده هزار نفر رسیده است . به‌علاوه ، بسیاری از آنها انقلابیون کار کشته ای هستند که از نقاط مختلف کشور به اینجا آمده اند و برای کار به مناطق مختلف خواهند رفت . از اینجهت امر آموزش و پرورش آنها حائز اهمیت بسیار است . کارکنان ادبی و هنری ما باید در این مورد به‌خصوص خوب کار کنند . چون مخاطبین ادبیات و هنر ما کارگران ، دهقانان و سربازان و کادرهای آنها هستند ، لذا باید آنها را خوب بشناسیم و عمیقا درک کنیم . برای درک و شناخت عمیق آنها ، برای درک و شناخت عمیق انواع مختلف اشخاص و پدیده ها در سازمانهای حزب و دولت ، در روستاها ، در کارخانه ها ، و در ارتش هشتم و ارتش چهارم جدید کوشش عظیمی لازم است . کار نویسندگان و هنرمندان ما آفرینش آثار ادبی و هنری است ، ولی مقدم ترین وظیفه آنان درک اشخاص و شناخت عمیق آنهاست . حال ببینیم وضع نویسندگان و هنرمندان ما از این حیث تاکنون به‌چه منوال بوده است؟ من می‌خواهم بگویم که آنها فاقد شناخت و تفاهم بوده اند ؛ آنها مانند "قهرمانانی" بوده اند "که برایشان میدان نیست هنر خود را نمایش بدهند" . آنها چه چیزی را نمی‌شناسند ؟ آنها مردم را به‌خوبی نمی‌شناسند . نویسندگان و هنرمندان ما نه کسانی را که توصیف می‌کنند ، خوب می‌شناسند و نه مخاطبین خود را ، و گاهی به‌کلی با آنان بیگانه اند . آنها نه کارگران ، دهقانان و سربازان را خوب می‌شناسند و نه کادرها را . آنها چه چیزی را نمی‌فهمند ؟ آنها زبان مردم را نمی‌فهمند ، به این معنی که با زبان غنی و زنده توده ها به‌خوبی آشنا نیستند . از آنجا که عده زیادی از نویسندگان و هنرمندان از توده ها بریده اند و زندگیشان خالی است ، طبعاً با زبان خلق آشنا نیستند . از اینجهت آنها نه فقط به‌زبانی چیز می‌نویسند که بیرنگ و بوسه ، بلکه غالباً تعبیرات ساختگی و عجیب و غریبی را داخلش می‌کنند که فرسنگها از زبان مردم بدور است . بسیاری از رفقا دوست دارند که همیشه دم از "سبک توده ای" بزنند . ولی "سبک توده ای" یعنی چه ؟ "سبک توده ای" یعنی اینکه افکار و احساسات نویسندگان و هنرمندان ما باید با افکار و احساسات توده های وسیع کارگران ، دهقانان و سربازان در هم آمیزد . برای این آمیختگی باید مجدانه زبان توده ها را آموخت . اگر قسمت عمده زبان توده ها برای شما نامفهوم باشد، چگونه می‌توانید از آفرینش ادبی و هنری سخن بگوئید ؟ وقتیکه من از "قهرمانانی که برایشان میدان نیست هنر خود را نمایش دهند" صحبت می‌کنم ، منظورم اینست‌که توده ها به سخنرانیهای غرای شما ارزش نمی‌گذارند . شما هر چه بیشتر خودتان را پرتجربه و با سابقه جلوه دهید ، هر چه بیشتر قیافه "قهرمان" به‌خود بگیرید و هر چه بیشتر در آب کردن کالاهای خود تلاش کنید ، توده ها از خرید آن بیشتر انزجار خواهند یافت . اگر می‌خواهید توده ها شما را درک کنند ، اگر می‌خواهید با توده ها جوش بخورید ، باید اراده کنید و از یک پروسه طولانی و حتی دردناک تجدید تربیت بگذرید . در اینجا من می‌خواهم تجربه خودم را در مورد چگونگی دگرگون شدن احساساتم در اختیار شما بگذارم . من به‌عنوان دانشجو وارد زندگی شدم و در مدرسه عادات و رسوم دانشجویی را فرا گرفتم . من می‌پنداشتم اگر در برابر دانشجویان دیگر که هیچ باری را بر دوش و یا با دست خود حمل نمی‌کنند ، به کوچکترین کار بدنی بپردازم ، مثلاً بساط سفرم را خودم حمل کنم ، از شخصیتم کاسته می‌شود . در آن‌زمان من فکر می‌کردم که در دنیا

فقط روشنفکران یگانه مردم پاک و تمیز هستند و کارگران و دهقانان در مقایسه با آنان کم و بیش کثیف اند. ممکن بود لباس یک روشنفکر دیگر را بپوشم زیرا که فکر می‌کردم پاک است، ولی حاضر نبودم لباس یک کارگر یا دهقان را بر تن کنم زیرا که آنرا کثیف می‌دانستم. اما پس از آنکه انقلابی شدم و در میان کارگران، دهقانان و سربازان ارتش انقلابی زندگی کردم، به تدریج آنرا شناختم و آنها هم رفته رفته مرا شناختند. آنگاه، و فقط آنگاه بود که در احساسات بورژوائی و خرده بورژوائی که در مدارس بورژوائی به‌خورد من داده بودند، تحولی بنیادی روی داد. من دریافتم که روشنفکرانی که تجدید تربیت نیافته اند، در مقایسه با کارگران و دهقانان پاک نیستند و دریافتم که همان کارگران و دهقانان از همه پاک‌ترند و آنها اگر چه دستهای چرکین دارند و پاهایشان به تاپاله آلوده است، از همه روشنفکران بورژوا و خرده بورژوا پاک‌ترند. این درست همان چیزی است که از تغییر احساسات، تغییر از یک طبقه به طبقه دیگر فهمیده می‌شود. اگر نویسندگان و هنرمندان ما که از محافل روشنفکری می‌آیند، بخواهند که آثارشان مورد قبول توده‌ها واقع شود، باید افکار و احساسات خود را عوض کنند و تجدید تربیت یابند. بدون این تغییر، بدون این تجدید تربیت، به‌انجام هیچ کاری موفق نخواهند شد و بسان میخ چهار گوشی خواهند ماند که در سوراخ گرد فرو رود.

مسئله آخر مطالعه است که منظور من از آن مطالعه مارکسیسم - لنینیسم و جامعه است. کسانی که خود را نویسنده انقلابی مارکسیست می‌دانند و به‌ویژه نویسندگانی که عضو حزب کمونیست هستند، باید معلومات مارکسیستی - لنینیستی داشته باشند. معهذا امروز رفقائی هستند که هنوز با مفاهیم اساسی مارکسیسم آشنائی کافی ندارند. مثلاً یکی از این مفاهیم عبارت از اینست که هستی تعیین کننده شعور است و واقعیت عینی مبارزه طبقاتی و مبارزه ملی تعیین کننده افکار و احساسات ماست. معذک برخی از رفقای ما مسئله را معکوس مطرح می‌کنند و مدعی می‌شوند که در هر چیزی باید از "عشق" مبداء گرفت، حال آنکه عشق نیز در جامعه طبقاتی هیچ چیز دیگری نمی‌تواند باشد مگر عشق طبقاتی. اما این رفقا در جستجوی عشقی هستند مافوق طبقات، عشق مجرد و همچنین آزادی مجرد، حقیقت مجرد، سرشت مجرد انسانی و غیره. این امر نشان می‌دهد که آنها تحت تاثیر شدید بورژوازی قرار گرفته اند. این نفوذ را باید یکباره برانداخت و صادقانه به مطالعه مارکسیسم - لنینیسم پرداخت. بدیهی است که کارکنان ادبیات و هنر باید آفرینش‌های ادبی و هنری را مطالعه کنند، اما مارکسیسم - لنینیسم علمی است که آنرا همه انقلابیون باید مطالعه کنند، نویسندگان و هنرمندان مستثنی نیستند. آنها باید به مطالعه جامعه یعنی به مطالعه طبقات مختلف جامعه، روابط متقابل و شرایط آنها، چهره‌های آنها و روحیات آنها بپردازند. فقط زمانی که همه این مسائل را روشن سازیم، ادبیات و هنر ما مضمونی غنی پیدا خواهد کرد و جهت‌گیری درستی خواهد یافت.

من امروز به‌عنوان افتتاح باب بحث به تذکر این مسائل بسنده می‌کنم و امیدوارم که شما همگی درباره این مسئله و مسائل دیگر مربوطه اظهار نظر کنید.

نتیجه‌گیری

(23 ماه مه 1942)

رفقا! ما طی این ماه سه بار گرد هم آمدیم و در جستجوی حقیقت به مباحثات پرشوری پرداختیم که در طول آن چندین ده نفر از رفقای حزبی و غیر حزبی صحبت کردند، مسائل را به‌طور

آشکار مطرح ساختند و به آنها شکل مشخص تری دادند . من معتقدم که جنبش ادبی و هنری ما در مجموع از این بحثها سود فراوان خواهد برد .

وقتیکه ما درباره مسئله ای به بحث می‌پردازیم، باید از واقعیت آغاز کنیم نه از تعاریف. این شیوه نادرستی است اگر در کتابهای درسی به جستجوی تعاریف ادبی و هنری برائیم و سپس از آن تعاریف برای تعیین اصول رهنمای جنبش کنونی ادبی و هنری و یا برای قضاوت درباره نظریات و اختلافات امروزی استفاده کنیم . ما مارکسیست هستیم و مارکسیسم به ما می آموزد که برای بررسی هر مسئله نه از تعاریف مجرد ، بلکه باید از واقعیت عینی آغاز کنیم و اصول رهنما ، سیاست و شیوه های خود را بیاری تحلیل این واقعیات معین سازیم . ما باید در بحث کنونی خود درباره کار ادبی و هنری نیز بدین سان عمل کنیم .

واقعیتی که امروز در برابر ما قرار دارند ، کدامند ؟ این واقعیات عبارتند از : جنگ مقاومت ضد ژاپنی که پنج سال است چین بدان مشغول است ؛ جنگ ضد فاشیستی در سراسر جهان ؛ تزلزل مالکان ارضی بزرگ و بورژوازی بزرگ در جنگ مقاومت ضد ژاپنی و سیاست آنها مبنی بر سرکوب بیرحمانه خلق ؛ جنبش انقلابی در ادبیات و هنر پس از جنبش 4 مه - سهم بزرگ این جنبش در انقلاب طی بیست و سه سال اخیر و نقایص متعدد آن ؛ پایگاههای دموکراتیک ضد ژاپنی ارتش هشتم و ارتش چهارم جدید و در آمیختن تعداد کثیری نویسنده و هنرمند در این پایگاهها با دو ارتش مذکور و با کارگران و دهقانان ؛ اختلاف بین نویسندگان و هنرمندان مناطق پایگاهی و نویسندگان و هنرمندان مناطق گومیندان بر سر محیط کار و وظایف ؛ مسائل مورد اختلاف درباره کار ادبی و هنری در این آن و سایر پایگاههای ضد ژاپنی . اینها واقعیات موجود انکارناپذیری هستند که ما باید در پرتو آنها مسائل خویش را مورد بررسی قرار دهیم .

پس گره موضوع در کجاست ؟ به عقیده من گره موضوع بهطور اساسی عبارتست از مسئله خدمت به توده ها و اینکه چگونه باید به توده ها خدمت کرد . تا زمانی که این دو مسئله حل نشود و یا این که بهدرستی حل نشود ، نویسندگان و هنرمندان ما با محیط و وظایف خویش به خوبی جور نخواهند شد و لاجرم بهیک رشته دشواریهای داخلی و خارجی بر خواهند خورد . من در نتیجه گیری خودم علی الاصول بر روی ایندو مسئله تکیه خواهم کرد و در ضمن به مسائل دیگری که با آنها در ارتباطند ، خواهم پرداخت .

1

نخستین مسئله اینست که ادبیات و هنر ما در خدمت چه کسی باید باشد ؟ در واقع این مسئله از مدتها پیش بوسیله مارکسیست ها و بهویژه بوسیله لنین حل شده است . لنین در سال 1905 تاکید کرد که هنر و ادبیات ما باید "به میلیونها میلیون مردم زحمتکش خدمت کند" (1) . ظاهرا از نظر رفقائی که در پایگاههای ضد ژاپنی در زمینه ادبیات و هنر کار می‌کنند ، این مسئله از مدتها پیش حل شده و نیازی به طرح دوباره آن نیست . ولی در واقع اینطور نیست . بسیاری از رفقا هنوز راه حل روشن و صریحی برای این مسئله نیافته اند . از این جهت احساسات و عواطف شان ، آثارشان ، رفتارشان و نظراتشان در باره اصول رهنمون ادبیات و هنر ناگزیر کم و بیش از نیازمندیهای توده ها ، نیازمندیهای مبارزه عملی جدا مانده است . البته در میان عده کثیر فرهنگیان ، نویسندگان ، هنرمندان و سایر کارکنان ادبیات و هنر که در کنار حزب کمونیست ، ارتش هشتم و ارتش چهارم جدید در مبارزه عظیم نجات بخش شرکت می‌جویند ، ممکن است بعضی ها فرصت طلب باشند که بهطور موقتی با ما بمانند ، اما اکثریت قاطع آنها همه نیروی خویش را در راه هدف مشترک بهکار انداخته اند . در اثر کوشش آنهاست که در زمینه ادبیات ،

تئاتر ، موسیقی و هنرهای زیبا موفقیت های بزرگی حاصل شده است . عده زیادی از این نویسندگان و هنرمندان پس از درگرفتن جنگ مقاومت وارد کار شده اند ؛ بسیار از آنان مدتها پیش از وقوع این جنگ برای خدمت به انقلاب پناهند ، هزاران دشواری و رنج کشیده اند و با فعالیت و آثار خود توده های وسیع را تحت تاثیر قرار داده اند . پس چرا ما می‌گوئیم که حتی بین این رفقا نیز بعضی ها هنوز به حل روشن و صریحی برای این مسئله توفیق نیافته اند که ادبیات و هنر باید در خدمت چه کسی باشد ؟ آیا می‌توان تصور کرد که هنوز در بین آنها کسانی یافت می‌شوند که بگویند ادبیات و هنر انقلابی باید نه در خدمت توده های وسیع خلق بلکه در خدمت استثمارگران و ستمکاران قرار گیرد؟ البته ادبیات و هنری نیز وجود دارد که در خدمت استثمارگران و ستمکاران است . ادبیات و هنری که برای طبقه مالکان ارضی ساخته شده ، ادبیات و هنری است فئودالی . ادبیات و هنر طبقه حاکم در عصر فئودالی چین از آن جمله بوده است و این‌گونه ادبیات و هنر تا امروز هم نفوذ فوق العاده ای در چین دارد . ادبیات و هنری که برای بورژوازی ساخته شده ، ادبیات و هنر بورژوائی است . اشخاصی مانند لیان شی چیو (2) که مورد انتقاد کوبنده لو سیون قرار گرفت ، گرچه ادعا می‌کنند که ادبیات و هنر مافوق طبقات است ، ولی آنها در واقع له ادبیات و هنر بورژوائی و علیه ادبیات و هنر پرولتاریائی موضع می‌گیرند . ادبیات و هنر دیگری نیز وجود دارد که در خدمت امپریالیست‌هاست – مثلاً آثار جو زوه ژن ، جان زی پین (3) و امثالهم – و ما آنرا ادبیات و هنر خائنین به میهن می‌نامیم . نزد ما ادبیات و هنر در خدمت گروهائی نیست که در بالا نام برده شد ، بلکه در خدمت خلق است . ما قبلا گفتیم که فرهنگ نوین چین در مرحله کنونی فرهنگ ضد امپریالیستی و ضد فئودالی توده های وسیع مردم است که به رهبری پرولتاریا درآمده اند . امروزه ه چیز که اصالتا توده ای باشد، ضرورتا از طرف پرولتاریا رهبری می‌شود . هر آن چه که تحت رهبری بورژوازی است ، ممکن نیست که متعلق به توده ها باشد . این مطلب در مورد ادبیات و هنر نوین نیز که عناصری از فرهنگ نوین اند ، صدق می‌کند . ما باید میراث پُرغنا و بهترین سنتهای ادبیات و هنر را که از ایام قدیم چین و کشورهای خارجی به ما رسیده اند ، حفظ کنیم ولی با این هدف که آنها را در خدمت توده‌های مردم بگذاریم . ما از این‌که شکل های ادبی و هنری گذشته را مورد استفاده قرار دهیم ، به هیچ وجه روی‌گردان نیستیم ؛ ولی این شکل ها درست پس از آن‌که در دست ما از نو سازی شده و مضمون نوینی یافتند ، انقلابی خواهند شد و در خدمت خلق قرار خواهند گرفت . حالا ببینیم توده های مردم کیستند ؟ وسیع ترین توده های مردم که بیش از 90 درصد جمعیت ما را تشکیل می‌دهند عبارتند از کارگران ، دهقانان ، سربازان و خرده بورژوازی شهری . از این جهت ادبیات و هنر ما در درجه اول برای کارگران است ، یعنی برای طبقه ای که انقلاب را رهبری می‌کند . در درجه دوم برای دهقانان که پرشمارترین و مصمم ترین متحدین ما در انقلابند . در درجه سوم برای کارگران و دهقانان مسلح ، به عبارت دیگر ، برای ارتش هشتم و ارتش چهارم جدید و سایر واحدهای مسلح خلق که نیروهای عمده جنگ انقلابی را تشکیل می‌دهند . در درجه چهارم برای توده های زحمتکش خرده بورژوازی شهری و روشنفکران خرده بورژوا که متحدین ما در انقلابند و می‌توانند مدت مدیدی با ما همکاری کنند . این چهار گروه اکثریت عظیم ملت چین و وسیعترین توده های مردم را تشکیل می‌دهند . پس ادبیات و هنر ما باید در خدمت چهار گروهی باشد که در بالا شمردیم . ما برای این‌که به آنها خدمت کنیم باید در موضع پرولتاریا قرار بگیریم نه در موضع خرده بورژوازی . امروز نویسندگانی که به موضع اندیویدوالیستی و خرده بورژوائی چسبیده اند ، ناتوان از آنند که واقعا به توده های انقلابی کارگران ، دهقانان و سربازان خدمت کنند . زیرا که توجه آنها به طور عمده به عده قلیل روشنفکران خرده بورژوا معطوف است . اینست دلیل قاطعی که چرا بعضی از رفقای ما نمی‌توانند این مسئله را که ادبیات و هنر ما در خدمت چه کسی باید باشد ، به‌طور صحیح حل کنند .

من در باره جنبه تئوریک این مسئله صحبت نمی‌کنم. هیچکس در صفوف ما، در تئوری و یا در سخن، نمی‌گوید که اهمیت توده‌های کارگران، دهقانان و سربازان از روشنفکران خرده‌بورژوا کمتر است. من می‌خواهم در اینجا از آنچه در عمل و فعالیت می‌گذرد، صحبت کنم. آیا رفقا در عمل و فعالیت خود به روشنفکران خرده‌بورژوا بیشتر از کارگران، دهقانان و سربازان اهمیت می‌دهند؟ بنظر من بیشتر اهمیت می‌دهند. بسیاری از رفقا بجای اینکه این روشنفکران را هدایت کنند تا همراه خود به توده‌های کارگران، دهقانان و سربازان نزدیک شوند، در مبارزه عملی توده‌ها شرکت کنند، به ترسیم چهره توده‌ها و آموزش آنها مبادرت ورزند، بیشتر به مطالعه روشنفکران خرده‌بورژوا و به تحلیل روحیات آنها می‌پردازند و به‌خصوص ترجیح می‌دهند که این روشنفکران را ترسیم کنند، نقایص آنها را بیوشانند و تیرئه جوئی کنند. بسیاری از رفقای ما که از خرده‌بورژوازی برخاسته‌اند و خودشان روشنفکرند، فقط از میان روشنفکران دوست می‌گیرند و تمام توجه‌شان معطوف به مطالعه و توصیف اینان است. اگر این رفقا از موضع پرولتاریا به مطالعه و ترسیم روشنفکران می‌پرداختند، حق با آنها بود. ولی چنین نیست یا لاقلاً کاملاً چنین نیست. آنها در موضع خرده‌بورژوازی قرار می‌گیرند و آثاری خلق می‌کنند که نوعی بیان خود خرده‌بورژوازی است - تعداد کثیری از آثار ادبی و هنری آنها گواه بر این مدعا است. این رفقا در بسیاری از موارد علاقه فراوانی به روشنفکران دارای منشاء خرده‌بورژوازی ابراز می‌دارند تا حدی که نقایص آنها را مورد لطف قرار می‌دهند و یا حتی این نقایص را ستایش می‌کنند. از طرف دیگر این رفقا با توده‌های کارگران، دهقانان و سربازان به ندرت در تماس می‌آیند، آنها را درک نمی‌کنند، به مطالعه آنها نمی‌پردازند، در میان آنها دوستان صمیمی ندارند و از ترسیم آنها عاجز هستند؛ اگر هم دست به ترسیم آنها بزنند، لباس انسان زحمتکش ولی چهره یک روشنفکر خرده‌بورژوا را می‌کشند. این رفقا از بعضی جهات کارگران، دهقانان، سربازان و کادراهائی را که از صفوف آنان برخاسته‌اند دوست دارند، ولی بعضی مواقع و از جهات دیگر آنها را دوست ندارند، احساسات آنها، حرکات آنها، همچنین ادبیات و هنر آنها را که هنوز در نطفه است (مانند روزنامه‌های دیواری، نقاشی‌های دیواری، آوازهای فلکلور و داستانهای فلکلور و غیره) دوست ندارند. البته آنها بعضی مواقع نیز به این چیزها علاقه نشان می‌دهند، ولی این فقط وقتی است که در پی چیز نوئی می‌گردند، چیزی که بتوانند آثار خویش را با اقتباس از آن آرایش دهند و یا این‌که حتی مجذوب بعضی جنبه‌های عقب مانده این ادبیات و هنر می‌شوند. این رفقا گاهی صریحاً این چیزها را تحقیر می‌کنند و به آنچه که به روشنفکران خرده‌بورژوا و حتی به بورژوازی متعلق است، روی می‌آورند. پای این رفقا هنوز در سرزمین روشنفکران خرده‌بورژوازی میخکوب است و یا به بیان زیباتر، هنوز در ژرفای روح آنها کاخ امپراطوری روشنفکران خرده‌بورژوائی پا برجاست. پس این مسئله که ادبیات و هنر در خدمت کیست، در نزد این رفقا هنوز حل نشده و یا هنوز صریحاً حل نشده است. این امر تنها در مورد کسانی که به تازگی به بن آن آمده‌اند، صادق نیست؛ حتی در میان رفقای که در جبهه بودند و هم اکنون چند سال است که در مناطق پایگاهی ما و در ارتش هشتم و ارتش چهارم جدید مشغول کارند، نیز فراوانند افرادی که این مسئله هنوز برایشان کاملاً حل نشده است. برای این‌که این مسئله کاملاً حل شود، زمان لازم است - لاقلاً هشت تا ده سال. معذالک حتی اگر مدت مدیدی هم لازم باشد، ما موظفیم که این مسئله را حل کنیم و آنرا به‌طور صریح و قطعی حل کنیم. کارکنان ادبی و هنری ما باید از عهده این وظیفه برآیند و موضع خود را تغییردهند؛ آنها باید به‌تدریج به سمت کارگران، دهقانان و سربازان، به سمت پرولتاریا گام نهند، از این راه که به میان آنها بروند، خود را در قلب مبارزه عملی بیاندازند، و مارکسیسم و جامعه‌رأ مطالعه کنند. فقط به این طریق است که ما

می‌توانیم ادبیات و هنری بی‌آفرینیم که واقعا در خدمت کارگران ، دهقانان و سربازان باشد - ادبیات و هنر اصیل پرولتاریائی .

این مسئله که ادبیات و هنر در خدمت چه کسی باید باشد مسئله ایست اساسی و اصولی . مشاجرات و اختلاف نظر ها ، مخالفت ها و نفاق هائی که در گذشته در میان برخی از رفقا ظهور کرده بود ، مربوط به این مسئله اساسی و اصولی نبوده بلکه به مسائلی مربوط بوده است که بیشتر فرعی و حتی به مسائلی که فاقد هر گونه جنبه اصولی بوده اند . ولی طرفین بحث در مورد این مسئله اصولی به هیچ وجه اختلافی باهم نداشته اند ، بلکه به عکس آنها در این مورد تقریبا اتفاق نظر کامل داشته اند ، یعنی در واقع هر دو طرف تا حدی گرایش داشتند به این که کارگران ، دهقانان و سربازان را کوچک بشمارند و برکنار از توده ها بمانند . وقتی که من می‌گویم "تا حدی" به این علت که به طور کلی این رفقا کارگران ، دهقانان و سربازان را کوچک شمرده اند و اگر از توده ها برکنار مانده اند ، مثل آن نیست که در نزد گومیندان دیده می‌شود . ولی در هر صورت چنین گرایشی وجود دارد . تا زمانی که این مسئله اساسی حل نشود ، حل بسیاری از مسائل دیگر دشوار خواهد بود . به عنوان نمونه ، سکتاریسم در محافل ادبی و هنری را در نظر بگیریم . این نیز مسئله ای اصولی است ، ولی سکتاریسم را فقط می‌توان از این طریق برانداخت که شعار "خدمت به کارگران و دهقانان" ، "خدمت به ارتش هشتم و ارتش چهارم جدید" ، شعار "رفتن به میان توده ها" مطرح شود و دقیقا به مرحله عمل درآید ، وگرنه مسئله سکتاریسم هرگز حل نخواهد شد . لوسیون گفته است : "شرط ضرور وجود جبهه متحد داشتن هدف مشترک است عدم وحدت در جبهه ما نشان می‌دهد که ما نتوانسته‌ایم هدف مشترکی برای خود معین کنیم و دیگر این که بعضی اشخاص یا فقط برای گروه‌های کوچک و یا در واقع فقط برای خود کار می‌کنند . اگر منظور همه ما خدمت به توده های کارگر و دهقان باشد ، بدون شک جبهه ما وحدت خواهد یافت." (4) این مسئله که در آن وقت در شانگهای مطرح بود ، اینک در چون چینگ نیز مطرح است . در این گونه نقاط حل کامل این مسئله بسیار دشوار است زیرا که حکمرانان نویسندگان و هنرمندان انقلابی را سرکوب می‌کنند و آزادی رفتن به میان توده کارگران ، دهقانان و سربازان را از آنها سلب می‌نمایند . وضع ما در این جا کاملا طور دیگر است . ما مساعی نویسندگان و هنرمندان انقلابی را در برقراری پیوند نزدیک با کارگران ، دهقانان و سربازان تشویق می‌کنیم ، ما به آنها آزادی کامل می‌دهیم که به میان توده ها بروند و ادبیات و هنر انقلابی اصیل به وجود آورند . از این جهت این مسئله در نزد ما نزدیک به حل است . اما این که حل مسئله نزدیک است به این معنی نیست که حل کامل و قطعی مسئله به دست آمده است . اگر ما از لزوم مطالعه مارکسیسم و جامعه صحبت می‌کنیم ، درست به منظور نیل به حل کامل و قطعی این مسئله است . منظور ما از مارکسیسم ، مارکسیسم زنده است که در زندگی و در مبارزه توده ها نقش موثری ایفاء می‌کند ، نه مارکسیسم صرفا زبانی . اگر مارکسیسم صرفا زبانی به مارکسیسم در زندگی واقعی درآید ، آن گاه دیگر جایی برای سکتاریسم باقی نخواهد ماند و نه فقط مسئله سکتاریسم ، بلکه بسیاری از مسائل دیگر را نیز می‌توان حل کرد .

2

پس از حل مسئله "به چه کسی باید خدمت کرد" ، مسئله "چگونه باید خدمت کرد" ، پیش می‌آید ، یا به قول بعضی از رفقا : آیا باید کوشش های خود را در راه ارتقاء سطح ادبیات و هنر به کار بریم و یا در راه توده ای کردن آنها ؟

در گذشته برخی از رفقا تا حدی و حتی گاهی تا حد زیادی به توده ای کردن ادبیات و هنر کم بهاء می‌دادند یا آن را از دیده فرو می‌گذاشتند . آنها به ارتقاء سطح ادبیات و هنر بیش از حد اهمیت

می‌دادند. بدیهی است که ارتقاء سطح ادبیات و هنر را باید تاکید کرد، ولی خطا است اگر این کار به‌طور یک‌جانبه و منفرد انجام گیرد و به مبالغه برسد. فقدان حل دقیق و روشن مسئله "برای چه کسی" که من در بالا به آن اشاره کردم، در این رابطه نیز ظاهر می‌شود. این رفقا به علت این‌که مسئله "برای چه کسی" را روشن نساخته‌اند، ملاک صحیحی برای تشخیص آنچه که "توده ای کردن" و "ارتقاء سطح" می‌نامند، در دست ندارند و به‌طریق اولی نمی‌توانند رابطه صحیح میان این دو را دریابند. از آن‌جا که ادبیات و هنر ما علی‌الاصول در خدمت کارگران، دهقانان و سربازان است، توده ای کردن به این معنی است که آنها را در میان کارگران، دهقانان و سربازان توده ای کنیم و بالا بردن سطح به معنای آنست که سطح کنونی کارگران، دهقانان و سربازان را مبداء قرار دهیم و از آن بالاتر برویم. چه چیزی را ما باید در میان کارگران، دهقانان و سربازان توده ای کنیم؟ آیا آن‌چه را که موافق نیازمندیها و مورد قبول طبقه فئودال مالکان ارضی است؟ یا آن‌چه را که موافق نیازمندیها و مورد قبول بورژوازی است؟ یا آن‌چه را که موافق نیازمندیها و مورد قبول روشنفکران خرده بورژوازی است؟ نه، هیچیک از اینها را. ما فقط آن چیزی را باید توده ای کنیم که کارگران، دهقانان و سربازان نیاز دارند و می‌توانند به آسانی قبول کنند. از این جهت پیش از آن‌که به‌کار آموزش کارگران، دهقانان و سربازان دست بزنیم، باید از آنها بیاموزیم. این به‌ویژه در مورد ارتقاء سطح صادق است. برای این‌که چیزی را بالا ببریم، باید از جایی حرکت کنیم که آن چیز قرار دارد. مثلاً برای اینکه یک سطل آب را بلند کنیم، آیا جز اینست که آن را از روی زمین برمی‌داریم؟ مگر ممکن است سطل را از هوا بلند کنیم؟ پس برای این‌که سطح ادبیات و هنر را بالا ببریم، از کجا باید حرکت کنیم؟ از سطح طبقه فئودال؟ یا از سطح بورژوازی؟ و یا از سطح روشنفکران خرده بورژوا؟ نه، از هیچیک از این سطح‌ها، فقط باید از سطح توده کارگران، دهقانان و سربازان حرکت کنیم. این به هیچوجه به آن معنا نیست که ما باید سطح کارگران، دهقانان و سربازان را به "ارتفاع" سطح طبقه فئودال، بورژوازی و یا روشنفکران خرده بورژوا برسانیم، بلکه به معنای آن است که ما باید سطح ادبیات و هنر را در جبهتی که کارگران، دهقانان و سربازان پیش می‌روند، در جبهتی که پرولتاریا به پیش می‌رود، بالا ببریم. در این‌جا دوباره وظیفه آموختن در مکتب کارگران، دهقانان و سربازان مطرح می‌شود. فقط با حرکت از سطح کارگران، دهقانان و سربازان است که ما می‌توانیم درک صحیحی از توده ای کردن ادبیات و هنر و بالا بردن سطح آنها بیابیم و رابطه صحیح میان آن دو را پیدا کنیم.

سرچشمه کلیه رشته‌های ادبیات و هنر در آخرین تحلیل چیست؟
آثار ادبی و هنری به‌مثابه شکل‌های ایدئولوژیک، محصول انعکاس زندگی اجتماعی معینی در مغز انسان هستند.

ادبیات و هنر انقلابی عبارتست از محصول انعکاس زندگی مردم در مغز نویسنده یا هنرمند انقلابی. زندگی مردم همیشه به‌صورت معدنی است از مصالح اولیه ادبیات و هنر - مصالح به‌حالت طبیعی، مصالح کار نشده، ولی در عوض جاندارترین، غنی‌ترین و اساسی‌ترین چیزی است که می‌توان یافت؛ و در این مفهوم هر ادبیات و هنری در برابر این مصالح بی‌رونق است؛ این مصالح سرچشمه یگانه و لایزال هر ادبیات و هنر است - سرچشمه یگانه زیرا تنها سرچشمه ممکن است و سرچشمه دیگری غیر از آن وجود ندارد.

بعضی‌ها خواهند گفت: مگر ادبیات و هنری که در کتب و آثار در باستانی و در کشورهای بیگانه دیده می‌شوند، سرچشمه نیستند؟ حقیقت اینست که آثار ادبی و هنری گذشته سرچشمه نیستند، بلکه جویبارند؛ این آثار با مصالحی که مولفان قدیم یا خارجی از زندگی مردم زمان و محل خود بدست آورده‌اند، آفریده شده است. ما باید از میراث ادبیات و هنری که از گذشته به ما رسیده،

هر آنچه را که خوب است ، بگیریم و آنچه را که مفید است، بهطور انتقادی فرا بگیریم و آنرا هنگامی که با مصالح زندگی مردم زمان و محل خود به آفرینش آثار ادبی و هنری می‌پردازیم ، به عنوان سرمشق مورد استفاده قرار دهیم . در داشتن یا نداشتن چنین سرمشقی یک تفاوت هست و آن این‌که آیا اثر نویسنده و هنرمند شکیل است یا نتراشیده ، ظریف است یا خشن ، دارای سطح عالی است یا سطح نازل ، تند تر تمام می‌شود یا کندتر. از این جهت ما نباید میراث گذشتگان و خارجیان را ولو این‌که آثار فنودالی و بورژوائی باشند ، بدور افکنیم و از آموختن از آن اعراض کنیم . اما پذیرفتن این میراث و سرمشق گرفتن از آن هرگز نباید جای آفرینش ادبی و هنری ما را بگیرد ؛ هیچ چیزی نمی‌تواند جانشین آن شود . نقل آثار گذشتگان و خارجیان و تقلید از آنها بدون هیچگونه انتقاد ، به معنای گرفتار شدن به بی ثمرترین و زیان‌بخش ترین دکماتیسم در زمینه ادبیات و هنر است . نویسندگان و هنرمندان انقلابی چین ، نویسندگان و هنرمندانی که نوید بخش اند ، باید به میان توده ها بروند ؛ آنها باید طی مدتی طولانی بدون چون و چرا با جان و دل به میان توده های کارگر ، دهقان و سرباز بروند ، از میان کوره آتشین مبارزه بگذرند ، به آن سرچشمه یگانه خلایق ، به آن سرچشمه ای که بهوجه شگفت انگیزی غنی و پرمایه است ، روی آورند تا آن‌که انواع واقسام مردم ، کلیه طبقات ، کلیه توده ها ، کلیه شکل‌های شورانگیز زندگی و مبارزه ، کلیه مصالح خام ادبیات و هنر را از نظر بگذرانند ، درک کنند ، مطالعه نمایند ، تجزیه و تحلیل به عمل آورند . فقط پس از آن است که آنها می‌توانند به آفرینش ادبی و هنری دست بزنند. کار شما در غیر این صورت بی موضوع خواهد بود و در شمار آن کسانی در خواهید آمد که از نویسندگی و هنرمندی فقط نامی دارند – از آن نوعی که لوسیون در وصیت نامه خود به پسرش قویا توصیه می‌کرد که هرگز از آنها سرمشق نگیرد .(5) اگر چه زندگی اجتماعی انسانها یگانه سرچشمه ادبیات و هنر است و در مضمون بهوجه غیر قابل قیاسی زنده تر و غنی تر از ادبیات و هنر است، معه‌ذا مردم تنها به زندگی قانع نیستند و می‌خواهند ادبیات و هنر هم داشته باشند . چرا ؟ زیرا که اگرچه زندگی و ادبیات و هنر هر دو زیبا هستند ، آن زندگی که در آثار ادبی و هنری انعکاس می‌یابد ، می‌تواند و باید عالیتر ، پرتوانتر ، منسجم تر ، تیبیک تر از زندگی واقعی روزانه باشد ، از آن به ایده آل نزدیک تر باشد و بدین جهت کلی تر باشد . ادبیات و هنر انقلابی باید به آفرینش چهره های متنوع از زندگی واقعی بپردازد و به توده ها یاری دهد که تاریخ را به پیش برانند . فی المثل ، بعضی ها از گرسنگی و سرما رنج می‌برند و قربانی ستم اند ، ولی برخی دیگر انسانها را استثمار می‌کنند و بر آنها ستم روا می‌دارند . این واقعیت در همه جا به چشم می‌خورد و مردم آنها را پیش پا افتاده و مبتذل می‌انگارند . ولی نویسندگان و هنرمندان توانائی این را دارند که این پدیده های روزانه را منسجم گردانند ، تضادها و مبارزات درونی آنها را به شکل تیبیک بیان کنند و به این طریق آثاری بهوجود آورند که بتواند توده های مردم را بیدار کند ، آنها را به شور و شوق درآورد ، به وحدت و مبارزه برای تغییر محیط زیست خود فرا خواند . این وظایف بدون چنین ادبیات و هنری نمی‌تواند انجام گیرد و یا این‌که با تاثیر و سرعت لازم نمی‌تواند انجام گیرد .

توده ای کردن و بالا بردن سطح ادبیات و هنر به چه معنی است ؟ چه رابطه ای میان این دو وظیفه وجود دارد ؟ آثاری که در سطح توده های مردم است ، ساده تر است و آسانتر فهمیده می‌شود و از این جهت زودتر مورد قبول توده های مردم زمان ما واقع می‌شود . آثاری در سطح بالاتر چون ظریفترند ایجاد آنها نسبتا دشوار است و در لحظه کنونی پخش آنها در میان توده های مردم معمولا چندان آسان و سریع صورت نمی‌گیرد . مسئله ای که اکنون کارگران ، دهقانان و سربازان با آن روبه‌رو هستند ، چنین است : آنها هم اکنون در نبردی سخت و خونین با دشمن درگیرند و چون در اثر سلطه متمدنی طبقه فنودال و بورژوازی ، بیسواد و تحصیل نکرده هستند ، نیاز مبرم دارند به این‌که جنبش پر دامنه ای برای آشنائی با فرهنگ برپا شود . آنها مصرانه خواستار فرهنگ و

آموزش و همچنین آثار ادبی و هنری هستند که نیازمندیهای مبرم آنها را برآورده سازد و برای آنها به آسانی قابل هضم باشد، بهطوری که شور و شوق آنها در مبارزه برانگیخته شود، ایمانشان به پیروزی استوار گردد، همبستگی شان تقویت یابد تا یک دل و یک جان علیه دشمن برزمند. آنچه آنها قبل از هرچیز بدان نیازمندند، "گل نشاندن بر پارچه زربفت" نیست، بلکه "هدیه زغال در روز برفی" است. از این جهت در شرایط فعلی، توده ای کردن ادبیات و هنر عاجل ترین وظیفه است. کم بها دادن و یا نادیده گرفتن آن خطا است. مع الوصف توده ای کردن و بالا بردن سطح را نمیتوان بهطور مطلق از هم جدا ساخت. اکنون این امکان هست که برخی از آثاری را که کیفیت عالی دارند، به میان توده ها برد، از طرف دیگر سطح فرهنگی توده ها پیوسته بالا می رود. اگر کار توده ای کردن ما همیشه در یک سطح بماند، اگر ماهها و سالها فقط یک کالا تولید شود، اگر همیشه همان "گاوچران کوچولو" (6) و همان کلمات: "آدم، دست، دهان، کارد، گاو، گوسفند" (7) عرضه شود، در آن صورت چه فرقی است میان آن که آموزش می دهد و آن که آموزش می گیرد؟ این توده ای کردن چه معنایی می تواند داشته باشد؟ مردم خواستار توده ای کردن آثار ادبی و هنری و سپس ارتقاء آن به سطح عالیتری هستند؛ آنها می خواهند که سطح ماه به ماه و سال به سال ارتقاء بیابد. در این جا توده ای کردن به معنای قابل فهم کردن برای مردم است و بالا بردن سطح به معنای بالا بردن آن برای مردم است. چنین بالا بردنی از خلاء شروع نمی شود و در چهار دیواری محدود نمی ماند، بلکه بر اساس توده ای کردن مبتنی است. این بالا بردن بهوسیله توده ای کردن معین می شود و در عین حال آن را نیز هدایت می کند. در چین تکامل انقلاب و فرهنگ انقلابی ناموزن است و گسترش آنها بهطور تدریجی صورت می گیرد. در حالی که در یک جا ادبیات و هنر توده ای شده و سطح آنها براین پایه بالا رفته است، در جای دیگر هنوز توده ای کردن آغاز نشده است. از این رو تجربه مثبتی که ما در یک نقطه در مورد توده ای کردن ادبیات و هنر و بالا بردن سطح ادبیات و هنر بر پایه توده ای کردن آنها به دست آورده ایم، ممکن است در نقاط دیگر مورد استفاده قرار گیرد و کار توده ای کردن و بالا بردن سطح را در آن نقاط هدایت نماید و آنها را از کج رویهای بسیاری مصون بدارد. در مقیاس بین المللی تجربه مثبت کشورهای خارجی و بهویژه اتحاد شوروی نیز می تواند راهنمای ما باشد. از این رو در نزد ما بالا بردن سطح ادبیات و هنر بر اساس توده ای کردن مبتنی است و در عین حال توده ای کردن بهوسیله بالا بردن سطح هدایت می شود. درست به این دلیل است که کار توده ای کردن، به معنایی که ما می فهمیم، نه فقط مانعی بر سر راه بالا بردن سطح نیست بلکه بهعکس پایه ایست برای بالا بردن سطح در مقیاس محدود کنونی و همچنین شرایط لازم را برای ادامه کار بالا بردن سطح در مقیاس به مراتب وسیعتری در آینده فراهم می سازد.

علاوه بر بالا بردن سطح آثاری که بهطور مستقیم نیازمندیهای توده ها را برآورده می سازد، نوع دیگری از بالا بردن سطح هم هست که بهطور غیرمستقیم نیازمندیهای آنها را برطرف می سازد - آن نوع از بالا بردن سطح که مورد نیاز کادرهاست. کادرها عناصر پیشرو توده ها هستند و بهطور کلی از توده ها آموزش بیشتری دیده اند؛ برای آنها ادبیات و هنری در سطح بالاتر کاملا لازم است. نادیده گرفتن این احتیاج اشتباه است. آنچه شما برای کادرها انجام می دهید تماما برای توده هاست، زیرا توده ها را جز بهوسیله کادرها نمیتوان آموزش داد و هدایت کرد اگر ما از این هدف رو برگردانیم، اگر آنچه ما به کادرها می دهیم، نتواند به آنان در آموزش و هدایت توده ها کمک کند، کوشش ما در بالا بردن سطح ادبیات و هنر مانند تیراندازی بدون هدف خواهد شد و از اصل اساسی خدمت به توده های مردم جدا خواهد گشت.

سخن کوتاه ، مصالح خام ادبیات و هنر که از زندگی مردم گرفته می‌شود در اثر کار آفریننده نویسندگان و هنرمندان انقلابی به‌صورت ادبیات و هنر در می‌آید که به‌مثابه شکل‌های ایدئولوژیک در خدمت توده‌های مردم قرار می‌گیرد.

این از یک سو ادبیات و هنر بسیار پیش رو را در بر می‌گیرد که بر پایه ادبیات و هنری ابتدائی تکامل یافته و برای بخشی از توده‌ها که سطحشان بالاست و یا به‌ویژه برای کادرهایی که در بین توده‌ها کار می‌کنند ، ضرور است ، و از سوی دیگر شامل ادبیات و هنر ابتدائی می‌گردد که از طرف ادبیات و هنر پیشرو هدایت می‌شود و به‌طور کلی اکنون موردنیاز مبرم اکثریت قاطع توده‌هاست . ادبیات و هنر ما ، خواه در سطح بالا و خواه در سطح ابتدائی باشد ، به‌طور یکسان در خدمت توده‌های مردم و در درجه اول در خدمت کارگران ، دهقانان و سربازان است ؛ ادبیات و هنر ما برای آنها خلق شده و به‌وسیله آنها مورد استفاده قرار می‌گیرد .

اینکه ما مسئله ارتباط میان توده‌ای کردن ادبیات و هنر و بالا بردن سطح آنها را حل کردیم ، مسئله ارتباط میان متخصصین و توده‌ای کنندگان ادبیات و هنر را نیز می‌توانیم حل کنیم . متخصصین ما نه فقط برای کادرها بلکه همچنین و به‌ویژه برای توده‌ها کار می‌کنند . متخصصین ادبیات ما باید به روزنامه‌های دیواری توده‌ها و به رپورتاژهایی که از ارتش و دهات می‌رسند ، عطف توجه کنند . متخصصین ما در زمینه تئاتر باید به گروه‌های کوچک هنرپیشگی در ارتش و دهات عطف توجه کنند . متخصصین ما در زمینه موسیقی باید به تصنیف‌های توده‌ها عطف توجه کنند . متخصصین ما در زمینه هنرهای زیبا باید به هنرهای زیبایی توده‌ها عطف توجه کنند . همه این رفاقا باید با رفقائی که در میان توده‌ها به‌کار توده‌ای کردن ادبیات و هنر مشغولند ، پیوند نزدیک داشته باشند . آنها باید از یک سو توده‌ای کنندگان را کمک و هدایت کنند ، و از سوی دیگر از این رفاقا بیاموزند و به‌وسیله آنها از شیر حیات بخش توده‌ها به‌منظور جاندار کردن و غنی ساختن هنر خویش بهره‌برگیرند تا آن‌که تخصص‌شان به‌صورت "کاخ‌ی در میان ابرها " دور از توده‌ها و از واقعیت ، عاری از مضمون و از زندگی در نیاید . ما باید متخصصین خود را گرمی بداریم زیرا که آنها برای امر ما خیلی گرانها هستند . معذالک باید به آنها بگوئیم که هیچ نویسنده و هنرمند انقلابی نمی‌تواند به‌کار خود معنائی ببخشد مگر آنکه که با توده‌ها پیوند نزدیک بیابد ، افکار و احساسات آنان را بیان کند ، و چون سخنگوی صدیقی به آنان خدمت کند . او فقط در صورتی که نماینده توده‌ها باشد ، می‌تواند آنها را آموزش دهد و فقط در صورتی که به شاگردی توده‌ها رود ، می‌تواند معلم آنها گردد . او اگر خود را ارباب توده‌ها بداند ، اگر رفتارشان مانند آریستوکراتی باشد که در بین "عوام الناس" فضل‌دفروشی می‌کند ، قریحه اش هر قدر هم که عالی باشد ، به هیچوجه به کار توده‌ها نخواهد خورد و کارش آینده‌ای نخواهد داشت .

آیا این برخورد ما بر خوردی مفیدطلبانه نیست ؟ ماتریالیست‌ها مخالف مفیدطلبی به‌طور اعم نیستند ، بلکه مخالف مفیدطلبی فنودالی ، بورژوائی و خرده‌بورژوائی هستند ؛ آنها مخالف آن ریاکارانی هستند که در سخن به مفیدطلبی حمله می‌کنند ولی در عمل پیرو خودخواهانه‌ترین و نزدیک‌ترین مفیدطلبی اند . در جهان هیچ "ایسمی" نیست که مافوق مفیدطلبی باشد ؛ در جامعه طبقاتی فقط مفیدطلبی این یا آن طبقه می‌تواند وجود داشته باشد . ما مفیدطلبان انقلابی پرولتاریائی هستیم . مبداء حرکت ما وحدت منافع امروز و فردای وسیعترین توده‌هایی است که بیش از نود در صد جمعیت را تشکیل می‌دهند ؛ پس ما مفیدطلبان انقلابی هستیم که وسیعترین و دورترین هدفها را در برابر خود نهاده ایم ؛ ما در شمار آن مفیدطلبان کوتاه نظری نیستیم که به جزء منافع جزئی و فوری چیز دیگری را نمی‌بینند . اگر فی‌المثل اثری فقط خوش آیند عده قلیلی باشد ولی برای اکثریت مردم مفید نباشد و حتی زیانبخش باشد ، و اگر معذالک کسی این اثر را به‌خاطر مفیدطلبی شخص خود و یا مفیدطلبی گروه معدودی به بازار تحمیل کند ، در میان توده‌ها به تبلیغ آن

بپردازد و در آخر هم توده ها را به مفیدطلبی متهم سازد ، در این صورت او نه فقط به توده ها توهین کرده است ، بلکه نشان داده است که شناخت او درباره خودش خیلی کم بوده است . فقط آن چیزی خوب است که برای توده های مردم واقعا مفید باشد . اگر اثر شما به اندازه "برف بهاری" هم زیبا باشد ، ولی عجالتا فقط عده قلیلی از آن لذت برند ، و هرگاه توده ها همچنان به خواندن "آواز خشن ها"(8) دلخوش باشند ، و هر گاه شما بدون آنکه در صدد بالا بردن سطح توده ها برآئید به نکوهش آنها اکتفا ورزید ، همه سرزنش هایتان بیهوده خواهد ماند . مسئله ای که اکنون مطرح است ، اینست که "برف بهاری" را با "آواز خشن ها" و بالا بردن سطح ادبیات و هنر را با توده ای کردن آنها وحدت دهیم . بدون چنین وحدتی ، عالی ترین هنر ، از هر کارشناسی که باشد ، هیچ چیز دیگری به جز تنگ نظر ترین مفید طلبی نخواهد بود ؛ شما ممکن است این هنر را "تاب و عالی" بدانید ، ولی این فقط شما هستید که چنین می گوئید ، توده ها شما را تایید نمی کنند . همین که ما مسئله سیاست اساسی را حل کردیم ، یعنی دانستیم که باید به کارگران ، دهقانان و سربازان خدمت کرد و چگونه باید خدمت کرد ، مسایل دیگر مانند ترسیم جهات تاریک و روشن زندگی و مسئله وحدت نیز حل خواهد شد . اگر همه با این سیاست اساسی موافق باشند ، در این صورت نویسندگان و هنرمندان ما ، مدارس و مطبوعات و سازمانهای ما در زمینه ادبیات و هنر و در تمام فعالیت های ادبی و هنری ما نیز باید از این سیاست پیروی کنند . دور شدن از این سیاست خطاست ؛ و آنچه با آن مطابقت نکند ، باید بهوجه شایسته ای اصلاح گردد .

3

حال که معلوم شد ادبیات و هنر ما باید در خدمت توده خلق باشد ، می توانیم به بحث در باره مسئله روابط درون حزب بپردازیم ، یعنی مسئله رابطه میان کار حزب در زمینه ادبیات و هنر و کار حزبی در مجموع ، و همچنین مسئله روابط خارجی حزب یعنی رابطه میان کار حزب در زمینه ادبیات و هنر و کار غیر کمونیستها در این زمینه ، به عبارت دیگر مسئله جبهه متحد در محافل ادبی و هنری .

از مسئله اول شروع کنیم . در دنیای امروز هر فرهنگ ، هر ادبیات و هنری متعلق به طبقه معینی است و از مشی سیاسی مشخصی ناشی می شود . در واقع هنر برای هنر ، هنر مافوق طبقات ، و هنری که جدا یا مستقل از سیاست باشد ، وجود ندارد . ادبیات و هنر پرولتاریائی بخشی از مجموعه امر انقلابی پرولتاریاست و همان طور که لنین گفت : "چراغ و پیچی" (9) از مکانیسم عمومی انقلاب است . بدین جهت کار ادبی و هنری حزب در مجموعه کار انقلابی حزب موضع ثابت و مشخصی را اشغال می کند و تابع آن وظیفه انقلابی است که حزب برای دوره معینی از انقلاب مقرر داشته است . انکار این مطلب به طور حتم به دوآلیسم و یا پلورالیسم منجر می شود و ماهیتا به آنجا می انجامد که تروتسکی می خواست : "سیاست مارکسیستی ؛ هنر - بورژوائی" . ما با تاکید مبالغه آمیز روی اهمیت ادبیات و هنر که به حد اشتباه برسد موافق نیستیم ، ولی با کم بها دادن به اهمیت آن نیز موافقت نداریم . ادبیات و هنر تابع سیاست است ، ولی در عین حال تاثیر بزرگی بر روی سیاست دارد . ادبیات و هنر انقلابی بخشی از مجموعه امر انقلابی است ، چرخ و پیچی از آن است ، وگرچه در مقایسه با بعضی بخش های باز هم مهم تر ممکن است اهمیت و فوریت کمتری داشته باشد و در موضع درجه دوم قرار گیرد ، ولی چرخ و پیچ جدانشدنی از مکانیسم عمومی است ، و بخش ضرور مجموعه امر انقلابی را تشکیل می دهد . چنانچه ما فاقد ادبیات و هنر باشیم - حتی در وسیعترین و ابتدائی ترین مفهوم آن - جنبش انقلابی ما به پیش نخواهد رفت و پیروز نخواهد شد . ندیدن این نکته اشتباه است . به علاوه وقتی که ما از تبعیت

ادبیات و هنر از سیاست صحبت می‌کنیم ، منظورمان سیاست طبقاتی است ، سیاست توده هاست ، نه سیاست عده قلیلی از سیاستمداران . سیاست ، خواه انقلابی و خواه ضد انقلابی باشد ، همیشه عبارت از مبارزه یک طبقه علیه طبقه دیگر ، نه فعالیت عده اندکی از افراد . مبارزه انقلابی در جبهه ایدئولوژیک و هنری باید پیرو مبارزه سیاسی باشد زیرا بیان منسجم نیازمندیهای طبقات و توده ها فقط به وسیله سیاست میسر است . سیاستمداران انقلابی ، متخصصین امور سیاسی که علم یا هنر سیاست انقلابی را بلدند ، در واقع چیز دیگری نیستند جز رهبران میلیونها میلیون سیاستمداران دیگر که توده های مردم باشند . وظیفه آنها اینست که نظرات این توده های میلیونی سیاستمداران را گرد آورند ، متبلور سازند و سپس آنها نزد توده ها برگردانند تا آنکه توده ها نظرات مذکور را بگیرند و به عمل درآورند . بنابراین آنها از جمله "سیاستمداران" نوع آریستوکرات نیستند که خود را در چهاردیواری محصور گردانند ، طرحهای بیهوده ای روی آب بریزند ، خود را مغز بزرگ بشمارند و برای خود تبلیغ کنند که ، "اینجا یگانه بنگاه معتبر است . آنها با بنگاههای دیگر اشتباه نکنید" . درست در همین جاست که تفاوت اصولی میان سیاستمداران پرولتاریائی و سیاست بازان بورژوازی منحنه نهفته است . و درست به همین جهت است که میان خصلت سیاسی ادبیات و هنر ما و حقیقت آن می‌تواند وحدت کامل برقرار باشد . نپذیرفتن این نکته و مبتذل ساختن سیاست و سیاستمداران پرولتاریائی خطاست . حال به مسئله جبهه متحد در محافل ادبی و هنری نظر بیافکنیم . از آنجا که ادبیات و هنر تابع سیاست است . و از آنجا که مسئله اساسی در سیاست چین امروز مقاومت در برابر ژاپن است ، کارکنان ادبی و هنری حزب ما در درجه اول موظف اند که بر پایه موضوع مقاومت در برابر ژاپن با کلیه نویسندگان و هنرمندان غیر کمونیست (از سمپاتیزانهای حزب و نویسندگان و هنرمندان خرده بورژوازی گرفته تا تمام آن نویسندگان و هنرمندان بورژوازی و طبقه مالکان ارضی که طرفدار مقاومت در برابر ژاپن اند) متحد شوند . در درجه دوم ما باید با آنها بر پایه دموکراسی متحد شویم . اما بخشی از نویسندگان و هنرمندان که طرفدار مقاومت در برابر ژاپن اند ، در این مورد با ما موافق نیستند و بدین جهت دایره این اتحاد ضرورتاً کمی تنگتر خواهد بود . در درجه سوم ما باید با آنها بر سر مسائلی که خواست جهان ادب و هنر است ، در صدد اتحاد برآئیم – یعنی مسائل مربوط به شیوه و سبک ادبی و هنری ؛ ما هوادار رئالیسم سوسیالیستی هستیم ، ولی بعضی ها در این مورد با ما موافق نیستند ، از این جهت دایره این اتحاد باز هم تنگتر خواهد شد . در حالی که بر سر مسئله ای وحدت است ، بر سر مسئله دیگر مبارزه و انتقاد است . این موضوعات در عین این که از هم جدا هستند ، با یکدیگر در ارتباطند ، به طوری که حتی در آن مسائلی که ترغیب کننده اتحاد است – مانند مسئله مقاومت در برابر ژاپن – در عین حال هم مبارزه است و هم انتقاد . در درون جبهه متحد ، "اتحاد بدون مبارزه" ، یا "مبارزه بدون اتحاد" – مانند تسلیم طلبی و دنباله روی راست و یا تکروری و سکتاریسم "چپ" که سابقاً برای برخی از رفقا پیش آمده بود – مشی های سیاسی اشتباه آمیزند . این هم در مورد سیاست صادق است و هم در مورد ادبیات و هنر .

در میان نیروهای مختلفی که جبهه متحد چین را در صحنه ادبیات و هنر تشکیل می‌دهند ، نویسندگان و هنرمندان خرده بورژوا نیروی مهمی را می‌سازند . افکار و آثار آنها حاوی نقایص بسیاری است ، ولی آنها کم و بیش به سوی انقلاب روی می‌آورند و به مردم زحمتکش نزدیک می‌شوند . از این رو ، به ویژه این وظیفه مهمی است که ما به آنها در رفع نقایص شان یاری دهیم و آنها را به جبهه ای که در خدمت زحمتکشان است ، جلب کنیم .

یکی از شیوه های اصولی مبارزه در جهان ادبیات و هنر ، انتقاد ادبی و هنری است . انتقاد ادبی و هنری باید بسط و تکامل یابد . همان طور که رفقا به درستی یادآور شدند ، تاکنون کار در این زمینه بسیار ناکافی بوده است . انتقاد ادبی و هنری مسئله بغرنجی است که مستلزم تحقیقات خاص بسیار است . من در این جا فقط بر روی مسئله اساسی ، یعنی مسئله ملاک های انتقاد تکیه خواهم کرد . به علاوه ، نظر خودم را به طور خلاصه درباره برخی از مسائل خاصی که عده ای از رفقا پیش کشیدند و همچنین درباره بعضی از نظرات نادرست بیان خواهم کرد .

انتقاد ادبی و هنری شامل دو ملاک است : ملاک سیاسی و ملاک هنری . بر حسب ملاک سیاسی ، هر چیزی که به وحدت و مقاومت در برابر ژاپن کمک کند ، هر چیزی که توده ها را به اتفاق و وحدت اراده برانگیزد ، هر چیزی که مخالف سیر قهقرائی و موافق پیشرفت باشد ، خوب است ؛ برعکس ، هر چیزی که مغایر وحدت و مقاومت در برابر ژاپن باشد ، هر چیزی که تخم نفاق و تشمت در میان توده ها بپاشد ، هر چیزی که مخالف پیشرفت باشد و خلق را به عقب برگرداند ، بد است . اما در آخرین تحلیل در تشخیص خوب از بد ، بر روی چه چیزی تکیه باید کرد ؟ بر روی انگیزه (مقاصد ذهنی) یا بر روی نتیجه (پراتیک اجتماعی) ؟ ایده آلیست ها بر روی انگیزه تکیه می کنند و نتیجه را از دیده فرو می گذارند ، حال آن که هواداران ماتریالیست مکانیکی بر روی نتیجه تکیه می کنند و انگیزه را از دیده فرو می گذارند ؛ ما ماتریالیست های دیالکتیکی برعکس آنها بر روی وحدت انگیزه و نتیجه پافشاری می کنیم . انگیزه خدمت به توده ها با نتیجه ای که عبارت از جلب نظر توده هاست ، به طور ناگستنی پیوسته است ؛ بین این دو باید وحدت باشد . انگیزه خدمت به یک فرد یا خدمت به یک دسته کوچک خوب نیست ، انگیزه خدمت به توده ها بدون این که نتیجه آن جلب نظر توده ها و سودمندی به حال آنها باشد ، نیز خوب نیست . برای قضاوت درباره مقاصد ذهنی یک نویسنده یعنی این که آیا انگیزه وی درست و خوب بوده است ، ما نباید به اظهارات وی ، بلکه باید به اثر اعمالش (به طور عمده به اثر آثارش) بر روی توده ها در جامعه مراجعه کنیم . پراتیک اجتماعی و نتایجش ملاکی است برای قضاوت درباره مقاصد ذهنی و یا انگیزه . انتقاد ادبی و هنری ما باید از سکتاریسم بدور باشد و ما با توجه به اصل کلی اتحاد برای مقاومت در برابر ژاپن ، باید وجود آثار ادبی و هنری را که منعکس کننده نظرات متنوع سیاسی هستند ، تحمل کنیم . ولی در عین حال ما در انتقاد خود باید به طور استوار بر روی موضع اصولی بمانیم و کلیه آثار ادبی و هنری را که حاوی نظرات ضد ملی ، ضد علمی ، ضد توده ای و ضد کمونیستی هستند ، مورد انتقاد شدید قرار دهیم و رد کنیم ؛ زیرا این آثار ادبی و هنری ، اگر بتوان آنها را چنین نامید ، خواه از لحاظ انگیزه و خواه از لحاظ نتیجه ، وحدت را در مقاومت در برابر ژاپن تخریب می کنند . بر حسب ملاک هنری ، هر چیزی که در سطح هنری نسبتا بالا باشد ، خوب و یا نسبتا خوب است و هر چیزی که در سطح هنری نسبتا پائین باشد ، بد و یا نسبتا بد است . بدیهی است که در این جا تاثیر اثر را بر روی جامعه نیز باید به حساب آورد . هیچ نویسنده یا هنرمندی نیست که آثار خود را زیبا نداند ؛ انتقاد ما باید امکان دهد که آثار هنری گوناگون با یکدیگر آزادانه به رقابت بپردازند ، ولی کاملا ضرور است که آثار مذکور بر حسب ملاک های علم زیباشناسی مورد انتقادی صحیح قرار گیرند تا آن هنری که در سطح نسبتا پائین است ، بتواند به تدریج به سطح نسبتا بالا برسد و آن هنری که پاسخگوی مقتضیات مبارزه توده های وسیع نیست ، بتواند به هنری بدل شود که آنها را ارضاء نماید .

پس دو ملاک وجود دارد - یکی سیاسی و دیگری هنری ؛ رابطه میان این دو چیست ؟ ممکن نیست میان سیاست و هنر ، و میان جهان بینی کلی و شیوه های آفرینش هنری و انتقاد هنری علامت تساوی گذاشت . ما نه فقط منکر وجود ملاک سیاسی مجرد و مطلق هستیم ، بلکه همچنین منکر وجود ملاک هنری مجرد و مطلق هستیم . هر طبقه در هر جامعه طبقاتی دارای ملاک

خویش است ، هم ملاک سیاسی و هم ملاک هنری . ولی همه طبقات در جوامع طبقاتی ناگزیر ملاک سیاسی را در درجه اول و ملاک هنری را در درجه دوم قرار می‌دهند . بورژوازی پیوسته آثار ادبی و هنری پرولتاریا را ، با هر کیفیت عالی هنری هم که باشد ، رد می‌کند . پرولتاریا نیز باید به نوبه خود برخورد خویش را به هر اثر ادبی و هنری گذشته ، قبل از همه از روی موضعی که در آن اثر در برابر خلق اتخاذ شده و برحسب این‌که آن اثر در تاریخ نقش مترقیانه داشته و یا نداشته است ، معین کند . برخی از آثاری که از نظر سیاسی از ریشه ارتجاعی هستند ، ممکن است تا اندازه ای ارزش هنری داشته باشند . مضمون آنها هر چقدر ارتجاعی تر و ارزش هنری آنها هرچقدر بیشتر باشد برای مردم زیانمندتر و بیشتر در خور بدور افکندن است . وجهه مشترک ادبیات و هنر کلیه طبقات استثمارگر که در حال افول اند ، عبارتست از تضاد میان مضمون سیاسی ارتجاعی و شکل هنری آنها . آنچه ما خواستار آن هستیم ، وحدت سیاست و هنر ، وحدت مضمون و شکل ، وحدت مضمون سیاسی انقلابی و شکل هنری هرچه کامل تر می‌باشد . آثاری که فاقد ارزش هنری هستند ، هر قدر هم از لحاظ سیاسی مترقی باشند ، بی اثر خواهند ماند . از این جهت ما در عین حال هم مخالف آن آثار هنری هستیم که بیان کننده نظرات غلط سیاسی هستند و هم مخالف این گرایش که آثاری با "سبک شعار و اعلان" به وجود آید که نظرات سیاسی آنها درست است ولی فاقد نیروی بیان هنری هستند . ما باید در ادبیات و هنر در دو جنبه مبارزه کنیم . هردو این گرایش ها را می‌توان در فکر بسیاری از رفقای ما مشاهده کرد . خیلی از رفقا گرایش به آن دارند که جنبه هنری آثار را از نظر فرو گذارند ، از این رو آنها باید به ارتقاء سطح هنر خویش توجه کنند . ولی آن‌طور که من می‌بینم در لحظه کنونی باز هم جنبه سیاسی است که خطیرترین مسئله را به وجود می‌آورد . برخی از رفقا فاقد معلومات سیاسی ابتدائی هستند و در نتیجه انواع افکار مشوش در نزد آنان دیده می‌شود . اجازه بدهید چند مثال از این آن بیاورم . "تئوری سرشت انسانی" آیا چیزی بنام سرشت انسانی وجود دارد ؟ البته که وجود دارد . ولی این فقط سرشت انسانی مشخص است ، نه سرشت انسانی مجرد . در جامعه طبقاتی ، هیچ سرشت انسانی نیست که خصلت طبقاتی نداشته باشد ؛ سرشت انسانی مافوق طبقاتی وجود ندارد . ما معتقد به سرشت انسانی پرولتاریائی ، سرشت انسانی توده های مردم هستیم ، در حالی که طبقه مالکان ارضی و بورژوازی معتقد به سرشت انسانی طبقات خود هستند ، با این تفاوت که این مطلب را بزبان نمی‌آورند ولی سرشت انسانی طبقات خود را به مثابه یگانه سرشت انسانی موجود قلمداد می‌کنند . آن سرشت انسانی که برخی از روشنفکران خرده بورژوا ستایش می‌کنند نیز جدا از توده های مردم و حتی ضد توده ای است ؛ آنچه که آنان سرشت انسانی می‌نامند ، ماهیتاً چیز دیگری نیست مگر اندیویدوالیسم بورژوائی . از این جهت در نظر آنان سرشت انسانی پرولتاریائی با سرشت انسانی که مورد گفتگوی آنان است ، سازگار نیست . اینست "تئوری سرشت انسانی" که بعضی ها در این آن می‌خواهند به اصطلاح تئوری ادبیات و هنر مورد حمایت خود را بر روی آن بنا کنند . این نظریه کاملاً غلط است .

"مبداء اصلی حرکت ادبیات و هنر عشق است ، عشق بشریت" البته میتوان عشق رامبداء حرکت گرفت ، ولی مبداء دیگری نیز هست که اصلی تر است . عشق بمثابه یک پدیده فکری محصول پراتیک عینی است . مبداء حرکت ما علی الاصول از فکر نیست ، بلکه از پراتیک عینی است . نویسندگان و هنرمندان ما که از صفوف روشنفکری برمی‌خیزند ، به این علت به پرولتاریا عشق می‌ورزند که جامعه به آنها فهمانده که آنها را سرنوشت مشترکی با پرولتاریا پیوند می‌دهد . کینه ما نسبت به امپریالیسم ژاپن از آنجاست که وی بر ما ستم روا می‌دارد . در جهان هیچ عشق و کینه بی دلیلی وجود ندارد . اما در مورد به اصطلاح "عشق بشریت" ، از موقعی که بشریت به طبقات تقسیم گردیده ، هرگز عشقی چنین کلی و شامل وجود نداشته است . تمام طبقات حاکم گذشته

خوششان می‌آمد که چنین عشقی رامو عظه کنند ، عده زیادی از "حکیمان و خردمندان" نیز چنین می‌کردند ، اما تا امروز هیچ‌کسی آنرا در واقع عملی نساخته است ، زیرا که این در جامعه طبقاتی امری غیر ممکن است . عشق واقعی بشریت فقط وقتی میسر خواهد گشت که طبقات در سراسر جهان از میان بروند . جامعه را طبقات به گروه‌های آنتاگونیستی متعددی تقسیم کرده اند ؛ فقط بعد از برافتادن طبقات است که عشق تمام بشریت به ظهور خواهد رسید ، عجالنا چنین عشقی وجود ندارد . ما نمی‌توانیم دشمنان خود را دوست بداریم ، ما نمی‌توانیم زشتی های جامعه را دوست بداریم ، هدف ما برانداختن آنهاست . عقل سلیم این‌طور حکم می‌کند ؛ آیا ممکن است که برخی از نویسندگان و هنرمندان ما هنوز هم این حقیقت را نفهمند ؟

"آثار ادبی و هنری همیشه روشنائی و تاریکی را به نسبت متساوی ، درست نصف به نصف ، عرضه داشته اند ." این ادعا حاکی از آشفتگی فکری بسیار است . این درست نیست که ادبیات و هنر همیشه این‌طور عمل کرده اند . بسیاری از نویسندگان خرده بورژوائی هرگز روشنائی را نیافته اند . آثار آنها فقط تاریکی را برملا می‌کند و "ادبیات افشاگر" نام گرفته است . بعضی از آثار آنان فقط به اشاعه بدبینی و دل‌زدگی از زندگی اختصاص یافته است . برعکس ، ادبیات شوروی در دوران ساختمان سوسیالیسم علی‌الاصول روشنائی را توصیف می‌کند . البته نقایص کار و چهره های منفی راهم نشان می‌دهد ، ولی فقط به این منظور که روشنائی را در مجموعه تابلو نمایانتر گرداند ، نه این‌که آنها را به نسبت "نصف به نصف" عرضه بدارد . نویسندگان و هنرمندان بورژوائی از ادوار ارتجاعی ، توده های انقلابی را مثل یاغیان نشان می‌دهند و خود را چون مقدسان – این عوض کردن جای روشنائی و تاریکی است . فقط نویسندگان و هنرمندان واقعا انقلابی می‌توانند این مسئله را به درستی حل کنند که چه چیز را باید تجلیل کرد و چه چیز را باید افشا نمود . تمام نیروهای سیاه که به توده های مردم زیان می‌رسانند ، باید افشا گردند و کلیه مبارزات انقلابی توده های مردم باید مورد تجلیل قرار گیرند – اینست وظیفه عمده نویسندگان و هنرمندان انقلابی .

"وظیفه ادبیات و هنر همراه افشاگری بوده است ." این ادعا مانند ادعای فوق حاکی از ناآشنائی با علم تاریخ است . در بالا گفتیم ادبیات و هنر هرگز تنها به افشاگری اکتفا نمی‌کرده است . آماج افشاگری نویسندگان و هنرمندان انقلابی هیچ‌گاه توده های مردم نیست ، بلکه فقط تجاوزکاران ، استثمارگران ، ستمکاران و نفوذ شوم آنها بر روی خلق است . البته توده های مردم هم نقایصی دارند که باید بوسیله انتقاد و انتقاد از خود در درون خلق رفع گردد ؛ این انتقاد و انتقاد از خود یکی از مهم ترین وظایف ادبیات و هنر است . اما این‌را به هیچ‌وجه نمی‌توان به‌مثابه نوعی از "افشاء مردم" قلمداد کرد . در مورد مردم فقط مسئله برسر آموزش و بالا آوردن سطح آنهاست . فقط نویسندگان و هنرمندان ضد انقلابی هستند که خلق را به‌صورت "احمق مادرزاد" توصیف می‌کنند و توده های انقلابی را به‌صورت "یاغیان جبار" نشان می‌دهند . ما هنوز در دوره طنز نویسی هستیم و هنوز به سبک نگارش لوسیون احتیاج داریم . "لوسیون که در زیر سلطه نیروهای سیاه به سر می‌برد و از آزادی بیان محروم بود ، کاملاً حق داشت که از استهزاء و طعنه زنی تند در قالب مقالات طنز آمیز برای نبرد استفاده کند . ما نیز باید فاشیست ها ، مرتجعین چینی و هر آن چیزی را که به خلق صدمه می‌رساند ، به‌شدت به باد تمسخر بگیریم ؛ اما در منطقه مرزی شنسی – گان سو – نین سیا و در پایگاه‌های ضد ژاپنی واقع در پشت جبهه دشمن ، در آن‌جا که نویسندگان و هنرمندان انقلابی از آزادی و دمکراسی کامل برخوردارند و این آزادی و دمکراسی فقط از عناصر ضد انقلابی سلب شده است ، شکل مقالات طنزآمیز نباید به‌طور ساده به‌شکل مقالات لوسیون باشد . ما می‌توانیم بلند صحبت کنیم و هیچ احتیاجی نیست که به تعبیرات پوشیده و غیر مستقیم که درک آنها برای توده های مردم دشوار است ، توسل جوئیم . اما در مورد خود خلق

و نه دشمنان وی ، لوسیون در "دوره طنزنویسی" هیچ‌گاه خلق انقلابی و یا حزب انقلابی را تمسخر نمی‌کرد و مورد حمله قرار نمی‌داد و این مقالات طنزآمیز در لحن، کاملاً با مقالاتی که علیه دشمن متوجه بودند ، فرق داشت . در بالا گفتیم که باید از نقایص خلق انتقاد کرد ، اما باید این کار را در حالی انجام دهیم که واقعا در موضع خلق جای گرفته ایم و انتقاد ما باید پر باشد از آرزوی آتشین به دفاع از خلق و آموزش وی . اگر با رفقای خود چنان رفتار کنیم که با دشمن می‌کنیم ، در آن‌صورت در موضع دشمن جای گرفته ایم . آیا این به آن معنی است که ما از طنزنویسی اعراض می‌کنیم ؟ نه ، طنزنویسی همیشه ضرور خواهد بود . ولی چندین نوع طنزنویسی وجود دارد : نوعی که متوجه دشمن است ، نوعی که متوجه متحدین است ، و نوعی که متوجه صفوف خودمان است و در هر یک از این موارد باید طور دیگر برخورد کنیم . ما مخالف طنزنویسی به‌طور کلی نیستیم ، ولی مخالف آنیم که از طنزنویسی سوءاستفاده شود .

"من در صدد ستایش و مداحی نیستم ؛ آثاری که روشنائی را تجلیل می‌کنند ، حتمی نیست که عالی‌قدر باشند و آثاری که تاریکی را توصیف می‌کنند ، حتمی نیست که بی‌قدر باشد ." از دو حال خارج نیست : اگر شما نویسنده یا هنرمند بورژوائی باشید ، پرولتاریا را نخواهید ستود بلکه به‌مدح و ثنای بورژوازی خواهید پرداخت ؛ اگر شما نویسنده یا هنرمند پرولتاریائی باشید ، به‌مدح و ثنای بورژوازی نخواهید پرداخت بلکه پرولتاریا و خلق زحمتکش را خواهید ستود . آثاری که "جنبه های تابناک" بورژوازی را مداحی می‌کنند حتمی نیست که عالی‌قدر باشند و آثاری که جنبه های ظلماتی آنرا توصیف می‌کنند ، حتمی نیست که بی‌قدر باشند ؛ آثاری که جنبه های تابناک پرولتاریا را می‌ستایند ، حتمی نیست که فاقد قدر و منزلت باشند ، اما آثاری که به اصطلاح "تیرگی های" پرولتاریا را توصیف می‌کنند ، حتماً بی‌قدرند – آیا این حقایق را سراسر تاریخ ادبیات و هنر تأیید نکرده است ؟ چرا ما نباید خلق را که آفریننده تاریخ بشر است بستائیم ؟ چرا ما نباید پرولتاریا ، حزب کمونیست ، دمکراسی نوین و سوسیالیسم را بستائیم ؟ اما اشخاصی هستند که هیچ شور و شوقی برای امر خلق نشان نمی‌دهند و در برابر مبارزه و پیروزیهای پرولتاریا و پیشآهنگش حالت تماشاگری را دارند که در حاشیه نشسته و هر چه که در برابرشان می‌گذرد ، برای‌شان یکسان است ؛ آنچه که مورد علاقه آنهاست ، آنچه که از تبلیغش خسته نمی‌شوند ، عبارت است از شخص خودشان و گاهی هم چند نفر دیگر از گروه کوچک هم مسلکانشان . بدیهی است که این اندیویدیالیست های خرده بورژوا ابا دارند از اینکه کارهای خطیر و فضائل خلق انقلابی را بستایند ، همت آنها را در نبرد و ایمان‌شان را به پیروزی بالا برند . این‌گونه اشخاص در واقع چیز دیگری نیستند جز مورپانه های حریمی که در صفوف انقلاب رخنه کرده اند ؛ خلق انقلابی را به هیچ روی نیازی به این‌گونه "سرایندگان" نیست .

"اینجا مسئله موضع‌گیری در میان نیست ؛ موضع طبقاتی من درست است ، نیت من خوب است و خیلی خوب می‌فهمم ، فقط بیانم عیب دارد و این است که حالا نتیجه کار بد از آب درآمده است ." من هم اکنون از نظریه ماتریالیست دیالکتیک درباره انگیزه و نتیجه صحبت کردم ، اینک می‌خواهم سؤال کنم : آیا مسئله نتیجه موضع‌گیری نیست ؟ اگر کسی در عمل فقط از انگیزه خود پیروی کند و به نتیجه عمل خود وقعی نگذارد ، چون پزشکی خواهد بود که به نوشتن نسخه هائی اکتفا ورزد بدون آنکه ببیند نسخه هایش چقدر از بیماران را به هلاکت رسانده است ؛ و یا مانند حزب سیاسی ای خواهد بود که فقط به صدور اعلامیه اکتفا ورزد بدون آنکه به هیچ وجه در اندیشه‌ی تحقق آنها باشد . اجازه بدهید بیرسم آیا چنین موضعی درست است ؟ آیا چنین نیتی خوب است ؟ البته در صورتی هم که نتیجه کار پیش بینی شود ، باز بروز اشتباه محتمل است ، اما اگر واقعیات ثابت کنند که نتیجه منفی است و باز در تعقیب همان راه اصرار شود ، آیا باز هم می‌توان گفت که نیت خوب در کار بوده است ؟ در قضاوت درباره یک حزب سیاسی و یا یک

پزشک باید به پراتیک ، به نتیجه عمل آنها نگاه کرد ؛ قضاوت درباره یک نویسنده نیز باید همین‌طور باشد . شخصی که دارای نیت حقیقتاً خوب است ، باید نتایج عمل را در نظر بگیرد ، تجارب به‌دست آمده را جمع‌بندی کند و شیوه‌ها و یا - در مورد آفرینش ادبی و هنری - طرز بیان را مورد مطالعه قرار دهد . شخصی که دارای نیت حقیقتاً خوب است ، باید از کمبودها و اشتباهات کار خود با صداقت تمام انتقاد کند و مصمم به رفع آنها گردد . درست به این دلیل است که کمونیستها شیوه انتقاد از خود را به موقع اجرا می‌گذارند . فقط چنین موضعی درست است . فقط در این پروسه عملی جدی که تحت تاثیر احساس مسئولیت گذشته می‌شود ، می‌توان به‌تدریج دریافت که کدام موضع درست است و به‌تدریج آنرا به‌دست آورد . اگر کسی در پراتیک به این سمت نرود ، اگر کسی به این اکتفا ورزد که با لحن قاطع بگوید : "فهمیده‌ام" ، معلوم است که در واقع هیچ چیز نفهمیده است .

"دعوت ما به مطالعه مارکسیسم به معنای تکرار اشتباه ماتریالیسم دیالکتیک در مورد شیوه آفرینش ادبی و هنری است ، به معنای خفه شدن استعدادهای خلاق است ." ما به مطالعه مارکسیسم می‌پردازیم تا این‌که به جهان ، به جامعه ، به ادبیات و هنر از نقطه نظر ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی بنگریم و نه به این منظور که به‌جای تالیف آثار ادبی و هنری به نگارش دروس فلسفه دست بزنیم . مارکسیسم درست همان‌طوری‌که تئوریهای اتمی و الکترونی را در علم فیزیک شامل می‌شود ولی نمی‌تواند جای‌گزین آن گردد ، رئالیسم را در آفرینش ادبی و هنری نیز در بر می‌گیرد ولی نمی‌تواند بر جای آن بنشیند . فرمول‌های دگماتیک پوچ و خشک باعث ویرانی استعدادهای خلاق می‌شود و نه فقط این استعدادهای بلکه در درجه اول خود مارکسیسم را ویران می‌سازد . "مارکسیسم" دگماتیک هرگز مارکسیسم نیست بلکه ضد مارکسیسم است . پس آیا مارکسیسم هیچ استعداد خلاق را ویران نمی‌سازد ؟ چرا ، مسلماً استعدادهای خلاق فئودالی ، بورژوائی ، خرده بورژوائی ، لیبرالیستی ، اندیویدوالیستی ، نهیلیستی و همچنین استعدادهای خلاق هنر برای هنر ، استعدادهای آریستوکراتیک ، منحنط ، بدبینانه و سایر استعدادهای خلاق غیر توده‌ای و غیر پرولتاریائی را ویران می‌سازد . اگر چنین استعدادهائی در نزد نویسندگان و هنرمندان پرولتاریائی وجود دارد ، آیا نباید آنها را ویران ساخت ؟ به عقیده من چرا ، باید این کار را به قاطع‌ترین وجهی انجام داد ، زیرا هم‌زمان با ویران ساختن آنها می‌توان نو را بنیاد نهاد .

5

مسائلی که در این‌جا مورد بحث قرار گرفتند ، در محافل ادبی و هنری ما در بین آن موجودند . این نشان دهنده چه چیزی است ؟ این نشان می‌دهد که در محافل ادبی و هنری ما هنوز سبک‌های نادرست کار وجود دارد ، و رفقای ما هنوز گرفتار بسیاری از نقایص مانند ایده آلیسم ، دگماتیسم ، تخیلات پوچ ، پرحرفی ، خوار شمردن پراتیک ، جدائی از توده‌ها و غیره هستند ؛ همه‌ی اینها جنبشی موثر و جدی برای اصلاح سبک کار را ضرور می‌سازد .

عده زیادی از رفقای ما هنوز نظر روشنی درباره تفاوت میان پرولتاریا و خرده بورژوازی ندارند . بسیاری از اعضاء حزب فقط از لحاظ تشکیلاتی عضو حزب اند ، ولی هنوز از لحاظ ایدئولوژیک کاملاً و یا اصلاً به‌حزب نپیوسته اند . هنوز مغز آنها از انبوه آلودگی‌های طبقات استثمارگر پر است ؛ آنها به هیچ‌وجه نمی‌دانند ایدئولوژی پرولتاریائی ، کمونیسم و یا حزب چیست . آنها نزد خود چنین فکر می‌کنند : ایدئولوژی پرولتاریائی چیست ؟ این همان "چرند قدیمی" است . آنها غافل اند از این‌که فراگرفتن این "چرند" آن‌قدر آسان نیست . حتی اشخاصی هستند که هرگز در

تمام طول زندگی خود کوچکترین بویی از کمونیست بودن نبرده اند و فقط زمانی کارشان پایان خواهد پذیرفت که از حزب بروند . بنابراین با آنکه حزب ما و صفوف ما را بهطور عمده عناصر پاک و صادق تشکیل می‌دهند ، برای این‌که جنبش انقلابی را طوری رهبری کنیم که باز هم بهتر تکامل یابد و سریعتر به هدف برسد ، باید حزب و صفوف مان را هم از لحاظ ایدئولوژیک و هم از لحاظ سازمانی بهطور جدی منظم گردانیم . برای آن‌که در سازمان نظم برقرار شود ، باید قبلا در زمینه ایدئولوژیک نظم برقرار ساخت ، باید مبارزه ایدئولوژی پرولتاریائی را برضد ایدئولوژی غیر پرولتاریائی بسط و تکامل بخشید . از هم اکنون در محافل ادبی و هنری بین آن مبارزه ایدئولوژیک درگیر شده است ، و این بسیار لازم است . روشنفکرانی که از خرده بورژوازی برخاسته اند ، همواره با کلیه وسائل و از آن‌جمله بهوسیله ادبیات و هنر با سرسختی تمام تلاش می‌کنند که خودشان را جلوه دهند ، نظرات خود را پخش کنند و می‌خواهند که حزب و دنیا را طبق سیمای خود تغییر شکل دهند . در چنین صورتی وظیفه ماست که فریاد بزیم : آهای "رفقا" ! این‌طور نمی‌شود ! پرولتاریا خودش را با شما جور نخواهد کرد ! پیروی از شما بهمعنای پیروی از طبقه مالکان ارضی بزرگ و بورژوازی بزرگ است ، بهمعنای خطر مرگ برای حزب ومیهن است . پس از چه کسی باید پیروی کرد ؟ حزب و جهان را تنها می‌توان طبق سیمای پیش‌آهنگ پرولتاریا تغییر سیما داد . ما از رفقای خود که در محافل ادبی و هنری هستند ، انتظار داریم بر اهمیت این بحث بزرگ آگاهی یابند و فعالانه در این مبارزه شرکت جویند تا آن‌که همه رفقای ما بهصورت عناصر سالم درآیند ، تا آن‌که صفوف ما از لحاظ ایدئولوژیک و سازمانی بهوحدتی اصیل نایل آید و استحکام یابد .

بسیاری از رفقای ما در اثر اغتشاش فکری نمی‌توانند بهخوبی میان پایگاههای انقلاب و نواحی تحت سلطه گومیندان تفاوت بگذارند و از این جهت اشتباهات بسیاری مرتکب می‌شوند . عده کثیری از رفقای ما که به این‌جا آمده اند مستقیما از مساکن زیرشیروانی های شانگهای (10) می‌آیند ؛ این رفقا که این مساکن را به قصد آمدن به پایگاههای انقلابی ترک گفتند ، نه فقط از ناحیه ای به ناحیه دیگر بلکه همچنین از دورانی تاریخی به دوران تاریخی دیگر عبور کرده اند . در آن‌جا جامعه ای است نیمه فئودالی و نیمه مستعمره تحت سلطه مالکان ارضی بزرگ و بورژوازی بزرگ ؛ در این‌جا جامعه ای است انقلابی و دمکراتیک نوین تحت رهبری پرولتاریا . پانهادن به پایگاههای انقلابی بهمعنای ورود به دورانی است که تاریخ چندین هزار ساله چین هرگز نظیر آنرا ندیده است ، دورانی که قدرت بوسیله توده عظیم خلق اعمال می‌شود . اشخاصی که در دور و بر ما هستند ، کسانی که تبلیغات ما متوجه آنهاست ، با آن یکی ها بهکلی تفاوت دارند . دوران کهن سپری شده است و هیچ‌گاه باز نخواهد گشت . از این‌جهت ما باید بدون کمترین تردید به این توده های نوین ببیونددیم . اگر رفقای ما که در بین توده های نوین زندگی می‌کنند ، همان‌طور که قبلا گفتیم "فاقد شناخت و تفاهم" باشند و نظیر "قهرمانانی که برایشان میدان نیست هنر خود را نمایش بدهند " باقی بمانند ، وقتی که به دهات بروند ، با دشواریهای بسیاری روبه‌رو خواهند شد و حتی در این‌جا ، در بین آن هم مشکلات فراوانی برای‌شان ایجاد خواهد شد . برخی از رفقا ممکن است به خود بگویند: بهتر است که من همچنان برای خوانندگان "پشت جبهه بزرگ" (11) چیز بنویسم ، و این شغلی است که من خوب می‌شناسم و چنین کاری "اهمیت ملی" دارد . این نظری است کاملا غلط . "پشت جبهه بزرگ" هم تغییر می‌پذیرد . خوانندگان آن‌جا حاضر نیستند که نویسندگان پایگاههای انقلاب پیوسته همان داستانهای کهنه را برایشان تکرار کنند ، بلکه منتظرند که از انسانهای نوین ، از جهان نوین با آنها صحبت شود . از این‌رو هر اثری هر قدر مستقیم تر

برای توده های پایگاههای انقلاب نوشته شده باشد ، اهمیت ملی اش بیشتر خواهد بود . در «هزیمت» (12) فادیف فقط صحبت از دسته کوچکی از پارتیزانهاست و این اثر به هیچوجه به منظور ارضاء ذوق خوانندگان جهان کهن آفریده نشده ، معذالک در سراسر جهان تاثیر کرده است ، لااقل آنطور که می‌دانید تاثیر عظیمی در چین داشته است . چین به پیش می‌رود ، به عقب بر نمی‌گردد و در پیشروی خود به وسیله پایگاههای انقلاب رهبری می‌شود ، نه به وسیله نواحی عقب مانده . رفقای ما در جریان اصلاح سبک کار خویش باید در درجه اول به این نکته اساسی پی ببرند . از آنجا که ضرورتا باید به دوران جدید ، به دوران توده ها پیوست ، لذا باید مسئله رابطه میان فرد و توده ها به طور قطعی حل شود . بیائیم و این دو بیت شعر لوسیون را شعار خود سازیم :

ابروان را بالا می‌کشم و در برابر آن هزارانی که انگشت

خود را به سوی من نشانه رفته اند بی اعتنا می‌ایستم ،

سرم را خم می‌کنم و به جان و دل گاو کودک می‌شوم . (13)

در این جا "هزاران" اشاره به دشمن ماست ، و ما هرگز در برابر دشمن ، هر قدر هم که درنده خو باشد ، سرخم نمی‌کنیم . "کودک" در این جا سمبل پرولتاریا و توده های خلق است . همه کمونیستها ، همه انقلابیون ، همه کارکنان ادبی و هنری انقلابی باید از لوسیون سرمشق بگیرند ، باید "گاو" پرولتاریا و توده های مردم باشند . پشت خود را برای حمل وظایف خود تا دم واپسین خم کنند . روشنفکران برای این که بتوانند با توده ها در آمیزند ، بتوانند به آنها خدمت کنند ، باید از پروسه ای بگذرند که در آن آنها و توده ها یکدیگر را متقابلا بشناسند . این پروسه ممکن است و یقین است که بدون رنج و اصطکاک بسیار طی نمی‌شود ولی اگر شما کاملا مصمم باشید به مقصود خواهید رسید .

من امروز فقط درباره چند مسئله مربوط به سمت گیری اساسی جنبش ادبی و هنری خودمان صحبت کردم ، باز هم مسائل خاص بسیاری وجود دارد که محتاج به مطالعه ای عمیق است . من اطمینان دارم که شما ، رفقا ، مصممید به راهی که نشان داده شده ، بروید . من اطمینان دارم که شما در جریان اصلاح سبک کار و در طول دوران طولانی مطالعه و کار خواهید توانست خود و هنر خود را تحول بخشید ، خواهید توانست آثار برجسته فراوانی به وجود آورید که مورد استقبال پرشور توده های مردم قرار گیرند ، و همچنین خواهید توانست جنبش ادبی و هنری را در پایگاههای انقلاب و سراسر چین به مرحله جدید و درخشانی برسانید .

یادداشتها

1 - مراجعه شود به لنین : «سازمان حزب و ادبیات حزب» . لنین در این مقاله خطوط مشخصه ادبیات پرولتری را ترسیم می‌کند و می‌نویسد : "این ادبیات ، ادبیاتی آزاد خواهد بود زیرا که آنچه پیوسته به صفوفش نیروی جدید خواهد بخشید سوجدوئی و جاه طلبی نخواهد بود ، بلکه اندیشه سوسیالیسم و دلپستگی به زحمتکشان خواهد بود . این ادبیات ادبیاتی آزاد خواهد بود زیرا که این ادبیات نه به فلان خانم سیر شده و نه به آن "ده هزار آدم ممتاز" دلتنگ که از چاقی خویش رنج می‌برند خدمت می‌کند بلکه به میلیونها میلیون مردم زحمتکش خدمت می‌کند که گل سر سبد کشورند ، نیرو و آینده آنند . این ادبیات ادبیاتی آزاد خواهد بود که آخرین کلام اندیشه انقلابی بشریت را با تجربه و کار زنده پرولتاریای سوسیالیست بارور خواهد ساخت و به طور مداوم باعث تاثیر متقابل تجربه گذشته (سوسیالیسم علمی که سوسیالیسم را از شکل های بدوی تخیلی آن جدا کرد و به آن امکان تکامل همهجانبه بخشید) و تجربه کنونی (مبارزه کنونی رفقای کارگر) خواهد گردید ."

2 - لیان شی چپو عضو یک حزب ضد انقلابی - حزب ناسیونال سوسیالیست مدت مدیدی به پخش افکار بورژوازی ارتجاعی آمریکا در زمینه های هنر و ادبیات پرداخت ، با خشم و کین به مبارزه علیه انقلاب دست زد و کوشید ادبیات و هنر انقلابی را از اعتبار بیاندازد .

3- پس از آنکه ژاپن در 1937 پکن و شانگهای را متصرف شد ، جو زوه ژن و جان پین به مهاجمان ژاپنی پیوستند .

4 - لوسیون : «نظریات من درباره اتحادیه نویسندگان چپ» در کلکسیون «دو دل» ، کلیات ، چاپ چینی ، جلد 4 .

- 5 - مراجعه شود به قطعه لو سیون « مرگ » از « ضمیمه » در « آخرین کلکسیون مقالات تالیف شده در جبهه تین » ، کلیات ، چاپ چینی ، جلد 6 .
- 6 - « گاوچران کوچولو » اپرت بسیار متداول است در چین که فقط دو نقش در آن بازی می‌شود : نقش گاوچران و نقش یک دختر دهقان ؛ مضمون این قطعه علی‌الاصول مناظره ای است که به‌وسیله این دو نفر به‌شکل آواز انجام می‌شود . در آغاز جنگ مقاومت ضد ژاپنی این شکل اپرت با متن جدیدی برای تبلیغات برضد ژاپن مورد استفاده قرار گرفت و مدتی با استقبال بسیار روبه‌رو گردید .
- 7 - هیروگلیفهای چینی برای نوشتن شش کلمه فوق نسبتاً ساده است و فقط از چند خط تشکیل می‌شود . از این جهت عادتاً در نخستین درسهای زبان چینی در کتابهای دبستانی سابق از آنها استفاده می‌شد .
- 8 - « برف بهاری » و « آواز خشن ها » نام دو تصنیف است از ولایت چو (در سه قرن پیش از میلاد) . موسیقی تصنیف اول در سطحی بالاتر از موسیقی تصنیف دوم بود . در « منتخبات نصر و نظم شاهزاده جانو مین » در ضمن « پاسخهای سون یو به شاهزاده چو » حکایت می‌شود که در پایتخت ولایت چو کسی به زمزمه « برف بهاری » پرداخت و فقط چند ده نفر با او هم آواز شدند ، ولی وقتی که به خواندن « آواز خشن ها » آغاز کرد هزاران نفر به موافقت او به آواز آمدند .
- 9 - مراجعه شود به لنین : « سازمان حزب و ادبیات حزب » . مولف می‌نویسد : « ادبیات باید به‌صورت بخشی از امر کل پرولتاریا در آید ، به‌صورت چرخ و پیچی در مکانیسم عظیم سوسیال دموکراسی ، مکانیسمی که واحد و تقسیم‌ناپذیر است و به‌وسیله‌ی همه‌ی پیشاهنگان آگاه همه طبقه کارگر به‌کار افتاده است . »
- 10 - منظور اتاقهای کوچک در عمارات شانگهای بود که معمولاً در پهلوی پله های عقب خانه ساخته می‌شد . این اتاقها خیلی تنگ و تاریک و حق الاجاره آن نسبتاً کم بود . نویسندگان و هنرمندان ، روشنفکران و کارمندان جزء ادارات که فقیر بودند اکثراً این نوع اتاقها را کرایه می‌کردند .
- 11 - « پشت جبهه بزرگ » در زمان جنگ مقاومت ضد ژاپنی به نواحی وسیعی گفته می‌شد که در چین جنوب غربی و شمال غربی به‌وسیله متجاوزین ژاپنی اشغال نشده بود و تحت نظارت گومیندان قرار داشت . اصطلاح مذکور در برابر اصطلاح « پشت جبهه کوچک » بود که به پایگاههای ضد ژاپنی که در پشت جبهه دشمن قرار داشت و به‌وسیله حزب کمونیست رهبری می‌شد اطلاق می‌گردید .
- 12 - « هزیمت » رمانی است از نویسنده مشهور شوروی آفادیف که در 1927 انتشار یافت و به‌وسیله لو سیون به زبان چینی ترجمه شد . این اثر نبرد دسته ای از پارتیزانهای مرکب از کارگران ، دهقانان و روشنفکران انقلابی سیبری را نشان می‌دهد که در هنگام جنگ داخلی در اتحاد شوروی برضد باند ضد انقلابی عمل می‌کردند .
- 13 - مراجعه شود به لو سیون : « برای مسخره کردن خودم » ، در « کلکسیون خارج از کلکسیون ، کلیات ، چاپ چینی ، جلد 7 .